

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۳۵

آگوست ۲۰۱۴



مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۳۵

آگوست ۲۰۱۴

هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفروف

سرویراستار: ایگور پاتکراتینکو

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کورووی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

سازمان «سیا» علیه ایران عملیات ویژه ای که ده
ها سال طول می کشد

ایگور نیکلایف.....۲۵

زنگ خطر برای کابینه حسن
روحانی.....۲۹

پایان رسوایی بار «هرمس» اسرائیلی
نیکلای یگوروف.....۳۳

«جبهه بغداد» برای تهران به عنوان پادزهر علیه
«دولت اسلامی عراق و شام»
ایگور پانکراتنکو.....۳۷

چکیده مطالب.....۲

مسکو، تهران و «هوای گرم» خاور میانه.....۵

چماق بزرگ در دست انسان های اولیه غربی.....۹

کارشکنی راهبردی در حق ایران.....۱۳

«دور بازی» تهران در بغداد سنجیدگی و حس
مسئولیت

سرگئی ایوانوف.....۱۷

بار دیگر درباره «ستون پنجم» در ایران

الکساندر میخایلوفا.....۲۱

چکیده مطالب

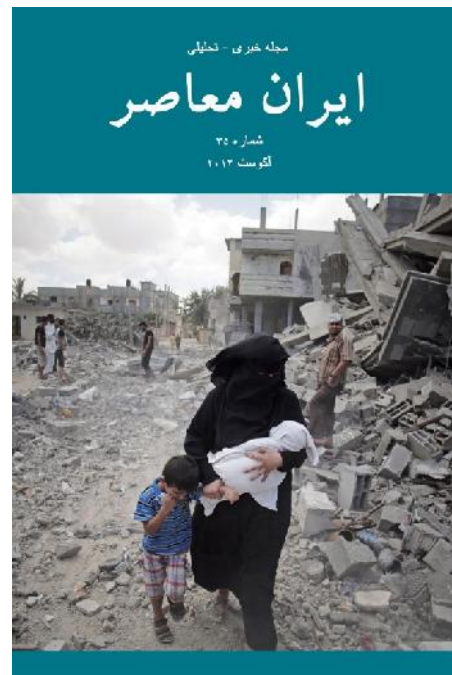
تجاوز اسرائیل به نوار غزه به تدریج فروکش کرده و در سرزمین ستم دیده فلسطین وضعیت ناپایداری برقرار شده است که می توان آن را «نه جنگ و نه صلح» نامید. در هر حال، ماه آگوست برای تمام منطقه خاور میانه به طور عام و برای جمهوری اسلامی ایران به طور خاص ماه امن تری نشده است. حوادث عراق، تجاوز جهادیون و تشکیل خلافت آنها در شماری از استان های سوریه و عراق، همگی برای ایران خطر جدیدی به وجود آوردند.

طبیعی است که این خطر و سلسله مسایل به همین اندازه حاد و مبرم به موضوعات مقالاتی تبدیل شدند که شماره جدید سی و پنجم ماهنامه «ایران معاصر» را تشکیل دادند.

«فقط دو ماه تابستان امسال کفایت کرده است تا تصویر موزائیک ژئوپلیتیکی خاور میانه شکل اصولاً متفاوتی به خود بگیرد. حریفان دیروزی باهم معاملات پشت پرده ای منعقد می کنند و به توافقات پنهانی می رسند که باعث ظهور ائتلاف های سیاسی غیر عادی می گردند. گرمای سیاسی خاور میانه برای مسکو و تهران چالش های جدید و مشترک برای هر دو کشور را به وجود می آورد». این مطلب در مقاله ای تحت عنوان «مسکو، تهران و «هوای داغ» خاور میانه» آمده است که در آن چگونگی چالش ها، بازی جدید ژئوپلیتیک واشنگتن و متحدانش در خاور میانه بزرگ و اقدامات متقابل ایران و روسیه تشریح شده است.

هنگامی که پرچم های سیاه اسلام گرایان بر فراز تعداد فزاینده آبادی ها و شهرها بر افراشته می شوند، بغداد در آستانه درگیری های خیابانی بین گروهک های مختلف سیاسی قرار گرفته است. اگر این اتفاق افتاده بود، فروپاشی عراق به عنوان یک دولت، وقوع جنگ داخلی طولانی و گسترش سرزمین «خلافت جدید» به یک پدیده خونین اجتناب ناپذیر تبدیل می شد. ولی تهران در مبارزه سیاسی مداخله فعالی کرد که این اقدام جمهوری اسلامی وسیله مؤثرتر زنده نگه داشتن عراق از آب در آمد تا سلسله بمباران های نقطه ای مواضع اسلام گرایان توسط نیروی هوایی آمریکا که باراک اوباما دستور آن را صادر کرد. پنتاگون هم به این واقعیت اعتراف کرد و اطلاع داد که ضربات هوایی هفته گذشته به اماکن تجمع اسلام گرایان با وجود اینکه به دشمن تلفات و ضایعات وارد کرد، نتوانست جلوی تهاجم آن را بگیرد. جزئیات امر در مقاله «دور بازی» تهران در بغداد: سنجیدگی و حس مسئولیت» تقدیم حضورتان می شود.

برای درک اوضاعی که امروزه در عراق و سوریه شکل می گیرد، نباید فراموش کرد که مسئولین جمهوری اسلامی طی مدت سه سال، از زمان آغاز شورش در سوریه که توسط قدرت های غربی و «اقمار» خاور میانه ای آنها تحریک شده و به تجاوز جهادیون تکامل یافت، در همه سطوح از پشت تریبون های بین المللی و در حین رایزنی های دوجانبه به جهانیان از خطری هشدار می دادند که بازی مزورانه ایالات متحده و متحدانش در خاور میانه، سوریه، شام و عراق به بار می آورد. ایران طی سه سال اخیر همراه با روسیه سعی کرده است قطعنامه ای درباره مسدود کردن مجازی تأمین مالی گروهک های تروریستی و از



جمله منع خرید نفت از میادین نفتی سوریه و نیز لیبی و نیجریه را که به دست آن‌ها افتاده است، از تصویب سازمان ملل بگذارند. ولی غرب به هشدارهای تهران گوش نداد و ایران بر همین اساس به اجرای یک طرح گسترده سیاسی پرداخت و آن تشکیل جبهه وسیع اجتماعی ضد تروریستی است. در مطلب تحت عنوان «جبهه بغداد» برای تهران به عنوان پادزهر علیه داعش آمده است: «در واقع، این نه ائتلاف سنتی که نظیر آن توسط آمریکا برای تجاوز به عراق و افغانستان تشکیل شده بود بلکه جبهه اجتماعی است که افرادی از اقوام و ملت‌های مختلف در آن شرکت کرده و صرف نظر از سنی، شیعه، علوی یا ایزدی بودن، علیه «طاعون تروریستی» به سرزمین آنها تجاوز کرده، بر خواهند خاست».

ایالات متحده به خوبی می‌فهمد که موفقیت ایران در زمینه تشکیل ائتلاف ضد تروریستی به معنی شکست فاحش دیپلماسی آمریکایی خواهد بود. «بازدارندگی از تهران تنها حرف زیبایی است که معنای واقعی آن، جنگ اعلام نشده علیه جمهوری اسلامی ایران است که به وسیله تحریم‌ها و عملیات محرمانه اجرا می‌شود. همزمان دو مطلب با عنوان‌های «چماق بزرگ در دست انسان‌های اولیه غربی» و «سازمان سیا علیه ایران: عملیات ویژه ای که ده‌ها سال طول کشید»، جزئیات این جنگ، اشکال و روش‌های آن اعم از اقتصادی، تروریستی و تخریبی را تشریح می‌کنند. نویسندگان تأکید می‌کنند: «اگر عملیات سازمان سیا در سراسر جهان و قبل از همه در خاور میانه با دقت بررسی شوند، در هر یک از آنها اعم از پاکستان و افغانستان، عراق و سوریه، مهر «آژاکس» ضد ایرانی (سرنگونی دولت مصدق در سال ۱۹۵۳ - هیأت تحریریه «ایران رو») و همان مجموعه روش‌ها و قالب‌های عملیاتی کثیف کشف می‌شود».

تل‌اوئو در این جنگ اعلام نشده دوشادوش واشنگتن ایستاده است. پهباد اسرائیلی که اواخر ماه آگوست بر فراز واحد هسته ای ایرانی در شهر نطنز سرنگون شد، نمونه بارز آن است که جمهوری اسلامی ایران بر خلاف اظهارات صلح‌جویانه سیاستمداران غربی، همچنان هدف عملیات جاسوسی و تخریبی باقی مانده است. «در عین حال، پهباد «هرمس» که سرنگون شد، استدلال قانع‌کننده‌ای به نفع بی‌اساس بودن حد اقل دو افسانه درباره عقب‌ماندگی فنی ایران و تفوق نظامی و فناوری اسرائیل می‌باشد». مطلب «پایان رسوایی بار «هرمس» اسرائیلی» به تحلیل این رویداد اختصاص دارد.

طبیعتاً تلاش‌های ایالات متحده و ائتلاف بین‌المللی ضد ایرانی تنها به تحریم‌ها و جاسوسی ختم نمی‌شود. انرژی و پول قابل توجهی به تشکیل و نگهداری فعالیت «ستون پنجم» در ایران اختصاص می‌یابد که اکنون در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی بسیار فعال است. این «ستون پنجم» همیشه برای گسترش پایگاه اجتماعی خود و به دست آوردن مقامات فرماندهی در وزارتخانه‌ها و نهادهای دیگر تلاش می‌کند. جزئیات امر در مقاله «بار دیگر درباره «ستون پنجم» در ایران» آورده شد. «حالا که درباره تأخیر در زمینه امضای مهم‌ترین قراردادها بین دو کشورمان صحبت می‌کنیم، باید بی‌پرده بگوییم که بخشی از مسئولیت در ازای این کار به گردن کارمندان غرب‌گرای بعضی وزارتخانه‌های ایرانی می‌افتد».

البته در روسیه، بدون کمک «ستون پنجم» ایرانی هم دست اندرکاران زیادی پیدا می‌شوند که برای عقیم گذاشتن مهم‌ترین طرح‌ها برای دو کشورمان نهایت تلاش‌های خود را به عمل می‌آورند. در مقاله‌ای تحت عنوان «کارشکنی راهبردی در حق ایران» همین فرمول برای ارزیابی فعالیت دست اندرکاران روس پیشنهاد شده است. یادآوری می‌شود که ولادیمیر پوتین در کنفرانس خبری سالانه خود در ماه دسامبر سال گذشته اظهار داشت: «ایران شریک حائز اولویت ما در منطقه است که این انتخاب اصولی ماست. امکان توسعه فناوری‌های بالا و از جمله هسته‌ای باید برای دولت ایران تأمین شود». می‌توان این بیانات رئیس‌جمهور روسیه را به عنوان دستور برای دولت روسیه تعبیر کرد که بایستی راهبرد توسعه روابط دوجانبه و

محورهای شراکت با ایران را طراحی کند. ولی بعد از آن پدیده های عجیب و غریبی حادث شد که اصطلاح «کارشکنی راهبردی» که در این مقاله پیشنهاد شده است، بدان قابل اطلاق است.

گفتنی است که فعالیت «ستون پنجم» در ایران با مقابله شدید از سوی اکثر سیاستمداران روبرو می شود. استعفای رضا فرجی دانا از مقام وزیر علوم، تحقیقات و فناوری که در همان ماه رخ داد، یکی از نشانه های این مقاومت است. ۱۴۵ نماینده مجلس ایران به استیضاح وی رأی دادند. جزئیات امر در تفسیر هیأت تحریریه تحت عنوان «زنگ خطر برای هیأت دولت حسن روحانی» از نظراتان می گذرد. با وجود شدت مناظره های سیاسی در تهران، باید فهمید که استعفای فرجی دانا به هیچ عنوان نشانه یک نوع «بحران» یا «تفرقه» در ریاست کشور نیست. در حال حاضر در ایران روند پیچیده و گاهی دردناک جستجوی پاسخ ها به چالش های پیچیده در سیاست خارجی و امور اجتماعی و اقتصادی در جریان است. روند عوض شدن نسل ها ناگزیر بحث ها و مناظرات داغ درباره جهت گیری توسعه بعدی جمهوری اسلامی را به دنبال دارد. این گونه مباحثات حتی در صورتی که به مناقشات سیاسی منجر شوند، برای یک جامعه سالم امر عادی است. حوادث روز چهارشنبه گذشته و مراسم دمکراتیک مباحثات سیاسی در مجلس که برای جهان اسلام بسیار نادر و کمیاب است، ثابت می کند که جامعه ایرانی سالم است. ترتیبات حل و فصل علنی یکی از مسایل حاد مربوط به فعال ترین قسمت جامعه (که به صورت زنده پخش شد) می تواند به الگویی تبدیل شود که دمکراسی کذایی اروپایی و آمریکایی از آن تقلید نماید. استیضاح فرجی دانا ثابت می کند که نظام سیاسی جمهوری اسلامی از ذخیره کافی استقامت برخوردار است و اینکه این نظام برای فعالیت سیاسی خود فرهنگ سیاسی را طراحی کرده است که در آن می توان هر موقع همه مسایل را مطرح کرده و به طور هر چه علنی تر و دمکراتیک تر حل نمود.

در خاتمه بررسی مختصر مطالب شماره جدید سی و پنجم ماهنامه «ایران معاصر» جا دارد مقاله «بریکس و نفوذ آن در جهان چند قطبی» ذکر شود که توسط میرقاسم مؤمنی کارشناس سیاسی و متخصص ایرانی امور بین الملل تألیف شد. نویسنده این مقاله خاطرنشان می کند که «بریکس خود را به عنوان سازمان بین المللی بسیار موفقیت آمیزی نشان داده است. در سال ۲۰۱۲ بانک جهانی اعلام کرد که کشورهای عضو بریکس دولت های پیشرفته توسعه جهانی هستند. همین امر ثابت می کند که دولت های عضو این گروه موفق به کسب کامیابی های قابل توجهی شدند». نویسنده معتقد است که «توان بالقوه عظیم بریکس می تواند به ایران امکانات عظیمی بدهد. جمهوری اسلامی ایران با پیوستن به صفوف بریکس و تحکیم مواضع خود، می تواند به بازیگر مهمی در صحنه بین المللی تبدیل شود. ایران با عنایت به اوضاع اقتصادی، موقعیت جغرافیایی و منابع خود، می تواند به این هدف دست یابد. پیوستن به این گروه در برابر جمهوری اسلامی و کشورهای مثل ایران در سطح جهانی آفاق روشنی می گشاید. سازمان های نظیر بریکس می توانند به پایگاه شایسته ای برای فعالیت مؤثرتر تهران در صحنه بین المللی تبدیل شوند».

شرکت ایران در بریکس، تغییر قالب فعالیت آن در سازمان همکاری شانگهای و عملی شدن اندیشه ائتلاف ضد تروریستی بین المللی که از حملات مسکو و پکن برخوردار شد، همگی دستور روز جدید بین المللی را تشکیل می دهند. ملاقات سرگئی لاوروف و محمد جواد ظریف وزیران خارجه روسیه و ایران در مسکو نشان می دهد که این دستور روز مملو از پدیده های ناگهانی و ناگوار برای غرب خواهد بود. ما در شماره های بعدی «ایران معاصر» از این تحولات تعریف خواهیم کرد.

مسکو، تهران و «هوای گرم» خاور میانه

دو ماه تابستان امسال کفایت کرده است تا تصویر موزائیک ژئوپلیتیکی خاور میانه شکل اصولاً متفاوتی به خود بگیرد. حریفان دیروزی باهم معاملات پشت پرده ای منعقد می کنند و به توافقات پنهانی می رسند که باعث ظهور ائتلاف های سیاسی غیر عادی می گردند. گرمای سیاسی خاور میانه برای مسکو و تهران چالش های جدید و مشترک برای هر دو کشور را به وجود می آورد.



وجود چالش های مشترک برای مسکو و تهران در خاور میانه هیچ گونه اغراق در بر ندارد. سیاست واشنگتن همیشه سیاست ضد روسی و ضد ایرانی بوده است ولو اینکه طرفداران انتخاب غربی (و در واقع آمریکایی) سیاست خارجی سعی می کنند عکس این ادعا را به ما تلقین کنند. شعارهای مفتون کننده صلح کنار گذاشته شده و بحران اوکراینی با تمام تزئینات چندش آور تبلیغاتی آن نظیر رقص رسانه ای بر روی استخوان های مسافران جان باخته بوپینگ مالزیایی که این فاجعه برای مستدل کردن اعمال تحریم ها علیه روسیه تحریک شد، اتهامات نوظهور به سرپیچی مسکو از رعایت قرارداد موشک های میان برد که توسط ریگان و گورباچف امضا شد و کارزار تشدید موضع گیری ایالات متحده در مذاکرات با ایران که در دهلیزهای پر پیچ و خم کنگره دامنه آن گسترش می یابد، همگی باعث از بین رفتن خیال های واهی درباره «اختلاف نظر های موقت» می شود. همین امر و یک سری فرآیندهای دیگری که از قلم رسانه های افتاده اند، بنای مرحله جدید سیاست خارجی واشنگتن در خاور میانه و در حق مسکو و تهران را نهاده است.

باراک اوباما و کری باوفای وی در این دور جدید بازی خاورمیانه ریاست تشریفاتی دارند ولی گردانندگان واقعی آن نیستند. سلسله شکست های آشکار سیاست خارجی دولت فعلی در زمینه سوریه، عراق و فلسطین و تشدید روابط با اسرائیل و عربستان سعودی، انعطاف ناپذیری روسیه در زمینه اوکراین و ایران در زمینه مسأله هسته ای باعث شد که شاهین های واشنگتن مدیریت سیاست ایالات متحده در خاور میانه را در دست خود بگیرند و برای رئیس جمهور و وزیر خارجه نقش دکوراسیون و «کله های سخنگو» را باقی بگذارند. امروزه راهبرد جدید آمریکایی با شتاب و به اصطلاح «روی زانو» نوشته می شود. البته اهداف غایی آن بلا تغییر باقی مانده است و آن نگه داشتن نظارت نظامی - سیاسی و اقتصادی بر منطقه در دست خود است. ولی واشنگتن تصمیم گرفت وسایل دستیابی به این اهداف را نوسازی بکند زیرا وسایل قدیمی به درد نمی خوردند و به «به روز آوری» احتیاج دارند.

ویرانه های عراق و خودکفایی مالی «خلافت»

عراق به وضوح نشان داد که حتی اگر «ارزش های بزرگ آمریکایی» و دموکراسی غربی و آزادی های گوناگونی که آمریکا سعی می کند به سراسر جهان صادر کند، به نفع کسی باشد، کشورهایی که این ارزش ها سرشان ریخته می شود، در این زمینه ذی نفع نیستند. اشغال آمریکایی و جنگ داخلی که عراق در سالهای ۲۰۰۶-۲۰۰۷ تجربه کرد، علاوه بر تبعات دیگر، به ظهور یک نوع نیجریه خاور میانه منجر شده است. نفت که «برکت و لعنت» عرب هاست، به هدف نبرد بی امان بین گروه های قومی و مذهبی تبدیل شد در حالی که ظاهر دموکراتیک فقط پوششی برای پنهان کردن فقر مردم، بیدادگری فساد مالی و سیاست بازی از پست ترین نوع بیش نبود.

تیم نوری المالکی کاملاً ورشکست شده و یکی از علل اساسی بحران عراقی شده است. توطئه های زیر میزی، پارتی بازی و ارتشاء و نیز تلاش های بغداد و مالکی مبنی بر نشستن روی دو صندلی و مانور زدن بین واشنگتن و تهران نه تنها این کشور را با خطر تجزیه و تفرقه روبرو ساخت بلکه به مناقشه بین شیعیان و سنی ها که غرب با جد و جهد در سراسر جهان اسلام دامن می زند، تنش بیشتری اضافه کرده است. گروه های مسلح اسلام گرایان و انواع و اقسام «جهادیونی» که به عراق و سوریه حمله می کنند و برای سایر کشورهای منطقه خطر ایجاد می کنند، به اوج «سیاست بازدارندگی از انقلاب اسلامی و بیداری شیعی» تبدیل شده است که عربستان سعودی با حمایت ایالات متحده از سال های ۱۹۸۰ دنبال می کرد. عملیات ویژه سازمان های اطلاعات آمریکا و عربستان سعودی علیه ایران شیعه و حضور شوروی در افغانستان به ترور جهانی و توسعه طلبی اسلام گرایان در فضای شوروی سابق منجر شده است.

«جهاد جهانی» به سرعت تغییر شکل یافته و با پول آمریکایی و سعودی شرکت بزرگ فراملیتی تروریستی به وجود آمد که همانطور که حوادث عراق و سوریه نشان داد، اکنون به خودکفایی می رسد و در این رابطه نظارت خود را بر میداین نفتی برقرار می نماید. قبل از آنها کردهایی که در راه استقلال از بغداد مبارزه می کنند، همین کار را می کردند. در سال جاری نفتکش های حامل نفت کردستان عراق در بنادر آشکلون و حیفا حد اقل چهار بار - اواخر ژانویه، اوایل فوریه و دو بار در ماه مارس، بار خود را تخلیه کردند. اربیل بدین وسیله هزینه های صدور اسلحه، اعزام مربیان نظامی و سایر جنبه های به همین اندازه باریک و حساس همکاری با اسرائیل را پرداخت کرد.

و حالا جهادیون از این تجربه ارزنده کردی بهره گیری از نفت قاچاقی برای تأمین مالی «فعالیت سیاسی» استفاده می کنند. آنها که ابتدا در میداین سوریه مستقر شده بودند، از طریق قاچاق نفت روزی یک میلیون دلار کاسب می شدند. بعد از تصرف بعضی میداین نفتی عراق درآمدهای آنها ۳-۴ برابر بیشتر شد.

جهادیونی که از این درآمدها برخوردار شده اند، به حامیان مالی غربی و سعودی احتیاج به مراتب کمتری دارند، چه رسد به نظارت و سرپرستی از سوی سرویس های ویژه این کشورها. روز ۲۸ جولای شورای امنیت سازمان ملل متحد بالاخره سند درباره غیر مجاز بودن خرید نفت خام از سازمان های تروریستی سوریه و عراق یعنی «دولت اسلامی عراق و شام» و جبهه النصره را که یک سال پیش توسط روسیه تهیه شده بود، صادر کرد که این نشانه نگرانی واشنگتن از دست رفتن نظارت بر «رزمندگان خلافت» است. هدف جهادیون، فراهم کردن خطرات برای روسیه و ایران و نه ساخت دولت مستقل خود است که

در این شرایط واشنگتن و ریاض دنبال راه های احیای نظارت بر مهره های ژئوپلیتیکی خود می گردند که تصمیم گرفتند بازی مستقلی بکنند. ولی عواقب این بازی ها یعنی حملات شبه نظامیان به دمشق و بغداد، وجود نیروهای مخفی سلفی در روسیه، آسیای مرکزی و کشورهای هممرز با ایران باید توسط مسکو، تهران و پکن حل شود.

آواز دو نفری اسرائیل و عربستان سعودی بدون کریم

البته موافقت آمریکا و متحدانش در شورای امنیت سازمان ملل متحد با سند مذکور بدان معنی نیست که این سند اجرا خواهد شد. روسیه و ایران از همان ماه های اول تجاوز جهادی به سوریه درباره ضرورت این سند صحبت کرده بودند. غرب از تأیید آن قاطعانه امتناع می کرد زیرا - اولاً - در آن زمان سرنگونی بشار اسد، سقوط دمشق و به دنبال آن، تضعیف شدید نفوذ تهران و مسکو در خاور میانه در کار بود. ثانیاً، قاچاق نفت به شرکت های غربی نوید سود گزافی را می داد که آنها همیشه ضمن پیشبینی این سود موازین اخلاقی و آرمانهای خود را فراموش می کنند. قیمت نفت قاچاقی معادل ۳۰-۱۰ دلار بابت یک بشکه است. کاروان های نفتکش های جهادیون از مرز ترکیه گذشته و در میان تجار معتبر ترکیه، اسرائیل و غرب خریداران خود را پیدا می کردند.

همینطور نفتی که توسط دولت کردستان عراق بدون هماهنگی با بغداد فروخته می شد، خریدار پیدا می کرد. واشنگتن رسماً این تجارت را محکوم می کرد ولی علیه شرکت های امریکایی که در قاچاق نفت دست داشتند، هیچ اقدامی اتخاذ نمی کرد. بغداد همزمان با روز صدور «سند نفتی» شورای امنیت سازمان ملل به دادگاه ایالت تگزاس شکایت کرد که نفتکش حامل نفت کردی وارد بندر آن شد. این نشانه آشکار آن است که ممنوعیت ها در زمینه قاچاق نفتی توسط ایالات متحده با انعطاف بیشتری رعایت خواهد شد تا رژیم تحریم های فلج کننده علیه ایران. علتش این است که در ورای مہی که قاچاق نفت سوریه و عراق را گرفته است، و از لابلای گره به هم بسته جهادیون، تجار ترکی و کردی، نمایندگان شرکت Saudi Aramco و شرکت مشاوره و سرمایه گذاری ناتانیئل روتشیلد، بیش از پیش اندام های ریاض و تل اوئو دیده می شوند که همدیگر را در آغوش گرفته اند.

به نظر می آید که این دو ناو هواپیمابر غرق نشدنی آمریکا در خاور میانه تصمیم گرفتند خجالت اضافی را کنار بگذارند که در سال های اخیر آنها را به پنهان کردن تماس های فوق العاده نزدیک خود در سال های اخیر وادار می کرد. معامله بین اسرائیل و عربستان سعودی که جزئیات آن به احتمال قوی در آینده نزدیک فاش نخواهند شد، به عمل انجام شده تبدیل شده است. البته شاید احتیاجی به جزئیات نباشد. کافی است سلسله وقایع شناخته شده اعم از شرکت سعودی ها در تأمین صادرات حامل های انرژی به اسرائیل (که محافل حاکم بر آمریکا از این کار استقبال گرمی می کنند) تا آمادگی پادشاهی های خلیج فارس برای تأمین مالی عملیات جنگی طولانی تل اوئو در جهت نابودی حماس، کنار هم گذاشته شوند.

خاندان آل سعود و نخبگان اسرائیلی که بیبی نتانیاهوی لجام گسیخته نماینده منافع آنهاست، از دشمنان مشترک یعنی حماس، حزب الله، دمشق و تهران برخوردارند. آنها منافع مشترکی دارند که قبل از همه شامل محدود کردن نفوذ ایران و کوتاه کردن دست جهادیون از کوره در رفته ای است که اکنون نه تنها اسرائیل بلکه آل سعود هم دشمن آنها به حساب می آید. تل اوئو روی اموال پادشاهی ها، صادرات انرژی و میانجی گری در مذاکرات درباره ضمانت های مکمل وفاداری مصر حساب می

کند. ریاض به نوبه خود امیدوار است که در مبارزه با «القاعده عربستان» که در یمن مستقر شده است، کمک دریافت کند زیرا نیروهای مسلح پادشاهی و وزارت کشور سعودی به ریاست شاهزاده محمد بن نایف برای دفع خطرات داخلی و خارجی کفایت نمی کند که این امر در جریان مبارزه با افراط که در عربستان سعودی شروع شد، روشن گردید.

در شرایط این گونه علاقه متقابل و احتیاج متقابل، استفاده از گریم و نقاب برای هیچ یک از طرفین لازم نیست. بحران عراقی، تشکیل و ظهور هر چند موقت خلافت و عملیات سرکوب گرانه علیه حماس که به سلاخی فلسطینی ها در غزه تبدیل شد، همگی یک نوع آزمایش استقامت نتایج اول معامله اسرائیلی - سعودی می باشد. حمله به مواضع روسیه و ایران در خاور میانه، مرحله بعدی این فعالیت خواهد بود.

روسیه در بحران اوکراینی درمانده است و مجبور است تقریباً تمام توان سیاست خارجی خود را که چندان بزرگ نیست، بابت آن خرج کند. تهران در شرایط به همین اندازه دشوار واقع شده و مجبور است در حالی که تحت فشار تحریم ها قرار دارد، همزمان در چند جبهه خارجی اقدام کند. ولی پیشرفت های مهم دیپلماتیک اخیر دو کشورمان یعنی در مذاکرات وین درباره پرونده هسته ای ایران و در پیشبرد با موفقیت قطع نامه روسی در مورد قاچاق نفت، اجازه این نتیجه گیری را می دهد که گرمای سیاسی ماه های اخیر خاور میانه برای مسکو و تهران شکست به بار نیاورده بلکه موجب تقویت شراکت روسی - ایرانی در زمینه دفاع از منافع مشترک آنها در منطقه خواهد شد.

چماق بزرگ در دست انسان های اولیه غربی

فرض بر آن است که بشریت هرچه بیشتر در مسیر پیشرفت و دموکراسی توسعه یابد، روش های سیاست بزرگ متمدنانه تر می گردد. ولی آنهایی که این ادعا را می کنند، کور خواندند! قوانین تکامل بشری در حق محافل حاکم بر غرب کارگر نیست. آنها مهمترین سلاح خود در مبارزه با رژیم های مغضوب یعنی چماق بزرگ را از اجداد خود - انسانهای اولیه - اقتباس کرده اند. الآن نام زیبای این چماق «تحریم ها» است که واشنگتن و بروکسل با شور و شعف انسان های اولیه که ده ها هزار سال پیش ضمن



شکار از آن استفاده می کردند، آن را به رخ دیگران می کشند.

در شرایط سلطه بی کران ایالات متحده که در سالهای ۱۹۹۰ برقرار شده بود، واشنگتن موفق شد نظریه ای را به جهانیان تحمیل کند که به موجب آن «رنج های مردم از تحریم ها موجب اعمال فشار بر دولت خواهد شد». تحریم ها به سلاح واقعی تبدیل شد که غرب بدون فکر اضافی سر هر فرصت مناسبی آن را علیه کشورها و ملت ها به کار می گرفت. چماق اقتصادی ابتدایی و ساده است که همین امر باعث سهولت کاربرد آن می شود. برای کاربرد آن دلایل قانع کننده و تأیید شورای امنیت سازمان ملل متحد لازم نیست ولو اینکه این سازمان هم از مدتها پیش زیر نظر ایالات متحده قرار دارد. «چماق تحریم ها» از این نظر هم مناسب است که تقریباً بی سر و صدا است: نه سرباز، تانک یا بمب افکن بلکه «دست نامرئی بازار» اقتصاد کشور را نابود می کند و جای نگرانی نیست که جهانیان شاهد خانه های ویران شده بر اثر بمباران یا جسدهای کودکان کنار خیابان شوند. افکار عمومی بین المللی یعنی مردم عادی غرب، از کاربرد همین نوع اسلحه استقبال گرمی می کنند زیرا این اسلحه ناظر بر توسل به زور مستقیم نیست و از مردم عادی در مبارزه در راه دموکراسی در سراسر جهان هیچ گونه فداکاری های شخصی را ایجاب نمی کند.

نظریه ضربه به وسیله چماق به رژیمی که غرب آن را به اندازه کافی دموکراتیک نمی داند (که به زبان انسانی بدان معناست که این رژیم جرأت می کند سیاست مستقل خود را دنبال کرده و از منافع ملی خود دفاع کند)، دچار یک عیب آشکار منطقی شده است: اگر رژیم ایران یا روسیه، یک رژیم توتالیتر است و آنجا دموکراسی وجود ندارد، ایرانیان و روس ها چطور می توانند در رفتار مقامات حاکم خود نفوذ کنند؟ ولی اگر در این کشورها امکانات عادی برای ابراز اراده خود و عوض کردن ریاست کشور از راه دموکراتیک وجود دارد، آنگاه تحریم های فلج کننده علیه مردمی به کار گرفته می شود که غرب با آنها این همه دلسوزی می کند. ولی مگر انسان های اولیه سیاسی از منطق بویی برده اند؟ آنان که به قدرت سحرآمیز چماق ایمان آورده اند، حتی به فکر کارایی سلاح خود نیستند.

چماق تحریم ها: تاریخچه کوتاه کاربرد

کوبا بیش از ۵۰ سال است که در شرایط محاصره اقتصادی از سوی ایالات متحده به سر می برد. تحریم های اول در سال ۱۹۶۰ در واکنش به ملی کردن دارایی شهروندان و شرکت های آمریکایی در این جزیره اعمال شده بود. روز ۳ فوریه سال ۱۹۶۲ ایالات متحده تحریم کامل تجارت با کوبا را اعمال کرد. کشتی هایی که به این جزیره کالاها می بردند، از ورود به بنادر ایالات متحده منع شدند. واشنگتن از پرداخت پول به سازمان های مالی بین المللی که به کوبا وام می دادند، خودداری کرد. فروش کالاهای ساخت کوبا مانند سابق در ایالات متحده قدغن است. برونو رودریگس وزیر خارجه کوبا که در سال ۲۰۱۳ در برابر مجمع عمومی سازمان ملل متحد سخن گفت، اظهار داشت که خسارات وارده به اقتصاد کوبا طی نیم قرن تحریم آمریکایی از حد یک هزار میلیارد دلار گذشته است. ولی کوبا ایستادگی کرد! عراق در سالهای ۱۹۹۰-۱۹۹۹ به علت تحریم هایی که علیه آن اعمال شد، در جدول شاخص توسعه انسانی از مقام ۵۵ به مقام ۱۲۵ تنزل یافت و در این کشور امید به زندگی و سطح سواد مردم کاهش یافت. تولید ناخالص ملی عراق که در سال ۱۹۹۰ به ۲۵ میلیارد دلار رسیده بود، تا سال ۱۹۹۲ تا رقمی زیر ۵ میلیارد دلار تنزل یافت. تولید نفت به میزان بیش از ۳ برابر کاهش یافته و نرخ بیکاری به ۵۰٪ می رسید. با این حال تنها اشغال مستقیم نظامی بود که عراق را به زانو در آورد.

بحران جدی و تورم فوق العاده بالا، نتیجه تحریم ها علیه یوگسلاوی بود. بعد از اعمال تحریم ها قیمت ها هزارها برابر بیشتر شد (در سال ۱۹۹۳ اسکناس های معادل ۵۰۰ میلیارد دینار چاپ می شدند). افت سطح زندگی، بهداشت و تأمین اجتماعی و نیز مهاجرت بخشی از نیروی کار متخصص از یوگسلاوی، برآیند اساسی تحریم ها بود. ولی این دفعه هم برای تجزیه کشور و وابسته کردن آن به غرب بمباران ها لازم شد.

اتحادیه اروپا طی سه سال مناقشه در سوریه ۱۹ بسته تحریم های ضد دمشق را تصویب کرد که علیه ۱۸۱ شخص رسمی و ۵۴ سازمان اعمال می شد. بشار اسد رئیس جمهور و اعضای خانواده وی، بسیاری از مسئولین دولتی و تجار سوری در لیست سیاه گنجانده شدند. ورود آنها به اروپا ممنوع شده و حساب های آنها در بانک های اروپایی توقیف شد. به گفته صفیان علو وزیر نفت و منابع طبیعی سوریه، تحریم واردات نفت سوری و منع سرمایه گذاری در بخش نفتی که اتحادیه اروپا در ماه سپتامبر سال ۲۰۱۱ اعمال کرد، باعث شد که سوریه ۴ میلیارد دلار از دست بدهد. قبل از مناقشه تولید ناخالص ملی کشور برابر ۵۹,۳۳ میلیارد دلار (ارقام سال ۲۰۱۰) بود و تا سال ۲۰۱۴ به میزان ۳۵٪ کاهش یافت. تحریم خرید نفت سوری باعث شد که دولت ۲۵٪ درآمدها را از دست بدهد. ولی دمشق استقامت کرده و الآن پیروز می شود.

در رسانه های گروهی و افکار عمومی این برداشت ایجاد شده است که تحریم ها علیه ایران فقط بعد از سال ۲۰۰۵ اعمال شده و فقط با برنامه هسته ای ارتباط داشت. ولی واقعیت این است که امسال ۳۵ سال از زمان اعمال تحریم های ضد ایرانی می گذرد که کاخ سفید در سال ۱۹۷۹ بلافاصله بعد از وقوع انقلاب اسلامی و سقوط رژیم شاه به اعمال آن پرداخت. همه رؤسای جمهوری ایالات متحده اعم از کارتر تا کلینتون و از پدر و پسر بوش تا اوباما، در زمینه گسترش تحریم های ضد ایرانی پیگیری شگفت انگیزی از خود نشان دادند. گاهی کار به جنون محض می کشید. در ماه فوریه سیال ۲۰۰۴ وزارت دارایی ایالات متحده منع ویراستاری و انتشار مطالب علمی دریافت شده از ایران را اعلام کرد (که این بهترین نمونه آزادی بیان و آزادی تبادلات علمی است) و دانشمندان آمریکایی را که از این ممنوعیت تخلف کنند، با تعقیب کیفری تهدید کرد. تاریخچه تحریم ها علیه

تهران و دسایس دیپلماتیک به همراه آن، موضوع یک رمان جذاب پر فروش می شود. ولی در سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ تحلیلگران آمریکایی به این نتیجه رسیدند که سیاست معقولانه اقتصادی مقابله با تحریم های خارجی موجب توسعه تولید در داخل جمهوری اسلامی (تحریم ها به انگیزه ای برای توسعه شاخه های اقتصاد داخلی تبدیل شد) شده و در بعضی موارد تحریم ها را به امکانات جدید تبدیل نموده است. تحریم ها در ایجاد مصونیت اقتصاد ایرانی در برابر رکود اقتصاد جهانی که در آن زمان شروع می شد، نقش بسزایی ایفا کرد. از این وضع نتیجه گیری کردند و دولت باراک اوباما به تحریم های فلج کننده گذشت و بدین منظور به دو نقطه حساس صادرات نفت و بخش بانکی جمهوری اسلامی ضربه وارد کرد. بنا به برآوردهای اقتصاددانان، در سال های ۲۰۱۳-۲۰۱۱ این ضربات چماق اقتصادی به تهران خسارات ۸۰ میلیارد دلاری وارد کرد.

اتحادیه اروپا هم به رژیم تحریم های ضد ایرانی ملحق شد که از سال ۲۰۰۷ بیست بسته تحریم های ضد ایرانی را اعمال کرد. سرمایه گذاری های اروپایی در همه بخش های اقتصاد ایران، خرید اوراق بهادار ایرانی و اجرای قراردادهای منعقد شده ممنوع شد. لیست سیاه اتحادیه اروپا شامل ۸۷ نفر و بیش از ۱۵۰ سازمان و شرکت شد. همزمان واشنگتن و بروکسل نهایت تلاش های خود را به عمل آوردند تا ایران را از نظام بانکی بین المللی منزوی کرده و پرداخت صادرات نفت ایران به دلار و خرید کالاهای وارداتی ایران به دلار را غیر ممکن سازند. مگر این فشار بی سابقه ایرانیان را به کمر خم کردن در برابر غرب وادار کرد؟ مگر آنها در مذاکرات درباره مسأله هسته ای حاضر شدند هر گذشتی بکنند؟

هر چماقی دو سر دارد

سؤال کلیدی به اذهان انسان های اولیه سیاسی که در دست خسته شده از بازسازی ژئوپلیتیکی جهان چماق اقتصادی دارند، خطوط نمی کشد و آن این است که آیا می توان به وسیله تحریم ها به اقتصاد کشوری لطمه جدی وارد کرد که در جهان اعتبار پایداری دارد و خط رهبران آن از حمایت وسیع مردم برخوردار است؟ در این شرایط خود تحریم ها و هشدار از توسل بدان چیزی جز یکی از روش های جنگ اطلاعاتی و روانی نیست. باید با تحریم ها همین طور یعنی آرام و بدون دلوپسی و اضطراب خاصی برخورد کرد. همچنین باید با آن نخبگان غرب گرا و «ستون پنجم» که دامنه نگرانی ها را گسترش می دهند، به شدت برخورد کرد زیرا حساسیت تحریم ها به میزان نظارت غرب بر بخش های مشخص اقتصاد بستگی دارد.

در حال حاضر «نخبگان مالی»، انواع گردانندگان و مدیران سطح بالا، اعضای هیأت های مدیره و سایر «VIP» ها موج اساسی نگرانی و بلبشو را بلند می کنند. آنها هستند که طی سال ها در زمینه همکاری روسیه با ایران و چین کارشکنی راهبردی کردند و نظام مالی کشور را به سهامداران غربی و «شرکای بزرگ» وابسته نمودند. آنها به چماق غربی کمک می کردند به تهران ضربه بزنند و تسلیم سوریه را تهیه می نمودند. و امروز همین نیروها از رئیس جمهور روسیه تسلیم در برابر انسان های اولیه واشنگتن و بروکسل را می طلبند و فریاد می زنند که روسیه در برابر تحریم ها، این سلاح غرب، ایستادگی نخواهد کرد.

آنها طبق معمول دروغ می گویند. روسیه در سیاست خارجی اتحادیه اروپا صاحب مقام سوم بعد از ایالات متحده و چین است. در سال ۲۰۱۲ روسیه از نظر واردات از اتحادیه اروپا از ایالات متحده سبقت گرفته و به مقام دوم رسید. روسیه در میان بازارهای صادراتی اساسی اتحادیه اروپا صاحب مقام چهارم بعد از ایالات متحده، چین و سوئیس است. در شرایط وابستگی متقابل و

مشکلات اقتصاد اروپایی چطور می توان به تحریم های جدی تن داد؟ البته مارتین ستپرونیتسکی هنرپیشه سابق مجموعه های تلویزیونی و وزیر فعلی دفاع چک اظهار داشت که بعد از حوادث کریمه به سختی می توان مشارکت شرکت های روسی در گسترش نیروگاه اتمی «تملین» چک را تصور کند که بهای جمعی قرارداد آن بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار - نه یورو - می باشد.

سازمان «روس اتم» روسیه با توجه به تدارکات برای امضای قرارداد درباره ساخت واحد دوم نیروگاه بوشهر در ایران که آنجا ارقام دیگری در کار است، می تواند این ضربه طرف چک را تحمل کند. البته قبل از آن باید «استادان کارشکنی راهبردی» داخلی را به انضباط بیشتر دعوت کرد. آنها بر خلاف همه شرایط به فعالیت خود ادامه می دهند که ملاقات چند روز پیش وزیران خارجه کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای در جهت تدارک اجلاس سران (۱۱ سپتامبر سال جاری) مصداق این ادعاست. دوباره درخواست عضویت برابر حقوق ایران در این سازمان به خاطر «تحت تحریم بودن آن» بررسی نخواهد شد. این ادعا واقعاً مضحک است زیرا به موجب این منطق تحریف شده باید اختیارات روسیه را هم در این سازمان محدود کرد.

مسکو نباید در برابر غرب که چماق تحریم های خود را به رخ آن می کشد، عقب نشینی کرده شرایط انسانهای اولیه واشنگتن و بروکسل را قبول کند زیرا مابقی جهان به ما می نگرند. بدون اغراق می توان گفت که امروز آینده جهان چند قطبی و اعتبار ما در صحنه بین المللی به متانت و قاطعیت روسیه در برابر اوباش های سیاسی بستگی دارد. تاریخچه به کار گیری چماق تحریم ها یک واقعیت ساده را به اثبات رسانده است و آن این است که وقتی چماق انسان های اولیه غربی در صحنه ژئوپلتیکی با موضع گیری محکم کشوری که از منافع خود دفاع می کند، برخورد می کند، به چوب پوسیده عادی تبدیل می گردد: ظاهرش ترسناک است ولی داخل آن را کرم خورده است. در مورد کوبا، سوریه و ایران همینطور شده بود. امیدواریم که مسکو هم به نمونه جدید عدم کارایی تحریم ها مبدل شود.

کارشکنی راهبردی در حق ایران

روز ۵ ماه اوت الکساندر نواک وزیر انرژی روسیه و بیژن نامدار زنگنه وزیر نفت ایران در مسکو یادداشت تفاهم پنج ساله بین دولتین روسیه و ایران را امضا کردند. ولی دلایل جدی برای این نتیجه گیری وجود دارد که کار از حد ابراز «حسن تفاهم» بین مسکو و تهران نخواهد گذشت. این یادداشت تفاهم گسترش همکاری های بازرگانی - اقتصادی در یک سری زمینه ها از جمله «در زمینه ساخت و بازسازی ظرفیت های تولید نیروی برق، در بخش نفت و گاز و در زمینه صادرات ماشین و ماشین آلات، کالاهای مصرفی و محصولات کشاورزی» را اعلام می کند. افزون



بر آن در اطلاعیه رسمی خاطرنشان می گردد که «موافقتنامه های مشخص می توانند به تاریخ ۱۰-۹ ماه سپتامبر در تهران در چارچوب جلسه کمیسیون مشترک دائمی همکاری های بازرگانی - اقتصادی بین روسیه و ایران به امضا برسند».

روی کاغذ همه چیز صاف و هموار است ولی این حالت متن یادداشت آرزوی کف زدن را ایجاد نمی کند زیرا واقعیت اینقدر درخشان نیست و این برداشت در اذهان ناظران ایجاد می شود که ما شاهد یک نوع واکنش فرمال اداری مسئولین دولت روسیه به دستور مشخص رئیس جمهور هستیم. یادآوری می شود که ولادیمیر پوتین در کنفرانس خبری سالانه خود در ماه دسامبر سال گذشته اظهار داشت: «ایران شریک حائز اولویت ما در منطقه است که این انتخاب اصولی ماست. امکان توسعه فناوری های بالا و از جمله هسته ای باید برای دولت ایران تأمین شود». می توان این بیانات رئیس جمهور روسیه را به عنوان دستور برای دولت روسیه تعبیر کرد که بایستی راهبرد توسعه روابط دوجانبه و محورهای شراکت با ایران را طراحی کند. ولی بعد از آن پدیده های عجیب و غریبی حادث شد که اصطلاح «کارشکنی راهبردی» بدان قابل اطلاق است.

فرش ایرانی که در برابر روسیه گسترده شده است

اوایل سال جاری آقای لوآن جاگاریان سفیر روسیه در ایران طی مصاحبه ای که روزنامه «کمرسانت» با وی انجام داد، از جمله خاطرنشان کرد: «در واقع تنها تنبل ها هنوز به ایران سفر نکرده اند. ایران به تدریج به یک نوع «کورشویل سیاسی - اقتصادی» تبدیل می شود. چه کسی که نمی آید، حتی تجار بزرگ از کشورهایی که علیه ایران تحریم های یکجانبه اعمال کرده و از آن به خاطر بعضی مسایل ایراد می گیرند. همکاری که اینجا با هواپیما می آیند، به من می گویند که در هواپیما ها بازرگانان از کشورهای اروپای غربی فراوانند». ولی سفیر روسیه خیلی «با ملاحظه» اظهار نظر کرده و این واقعیت را مسکوت کرد که سیلاب تجار روس که به اندازه غربی ها فشرده باشد، مشاهده نمی شود. و این در حالی است که ایران که از غرب وعده های فراوانی دریافت کرده است، موضع گیری خود را دقیقاً تعیین کرده و اعلام نموده است که اولویت شراکت در شاخه های راهبردی اقتصاد با مسکو است.

ولادیمیر پوتین در آن کنفرانس خبری ماه دسامبر به طور عمومی درباره چشم انداز صحبت نکرده بلکه بسته اسنادی را مد نظر داشت که توافق درباره امضای آنها اولاً در ملاقات دو رئیس جمهور ولادیمیر پوتین و حسن روحانی در سپتامبر سال ۲۰۱۳ در بیشکک حاصل شد و ثانیاً، در چارچوب تماس های دو جانبه فشرده مسئولین روس و ایرانی در پی آن ملاقات مورد تأکید قرار گرفت. امروزه «بسته مشترک» مسکو و تهران دربرگیرنده سه طرح اساسی است.

طرح اول، «قرارداد بزرگ نفتی» است که معادل ۲۰ میلیارد دلار و ۵۰۰ هزار بشکه نفت ایرانی در روز برآورد می شود که این نفت به وسیله کالاهای صنعتی روسی و خدمات مهندسی پرداخت خواهد شد.

طرح دوم، «پل انرژی» معادل ۱۰-۸ میلیارد دلار است که ناظر بر صدور ۵۰۰ مگاوات نیروی برق روسی به ایران، ساخت ظرفیت های جدید نیروگاهی و نوسازی تقریباً کامل شبکه های توزیع برق ایران است.

طرح سوم در زمینه راه آهن است که بهای آن ۱ میلیارد یورو تخمین زده می شود. این طرح شامل نوسازی خطوط راه آهن ایران و از جمله برقی کردن بخشی از این خطوط است که ایران از این طریق هزینه های استفاده از راه آهن را کاهش داده و سرعت تردد قطار ها را بالا خواهد برد. در چارچوب این طرح در ماه فوریه سال جاری مذاکرات درباره خرید ریل روسی توسط ایرانیان برگزار شد.

ما عمده طرح های مشترک در زمینه انرژی هسته ای و همکاری نظامی فنی را خارج از این فهرست باقی گذاشتیم زیرا این طرح ها نسبت به اوضاع جاری سیاسی جهانی حساسیت زیادی دارند. ولی طرح های فوق الذکر به «اقتصاد محض» تعلق دارند. این همان فرش است که طرف ایرانی در برابر مسکو گسترده و از روسیه به ورود به شاخه های کلیدی اقتصاد خود دعوت می کند. اما مسکو حتی این طرح های خالص اقتصادی را با کندی دیوان سالارانه بررسی می کند. ولی شاید برداشت ما درست نباشد؟

بازی دو پهلو با جنبه هایی از کارشناسی

بعد از ذکر وعده های غربی به ایران، باید ماهیت این وعده ها را رک و پوست کنده بیان کرد. اگر نقش و نگار تزئینی لفظی را کنار بگذاریم، متوجه خواهیم شد که به تهران پیشنهاد می شود در عوض رفع تحریم ها در جایگزینی نفت و گاز روسی در بازارهای جهانی شرکت کند. مسأله اساسی حربه تحریمی که ایالات متحده در حال حاضر به طور گسترده به کار می برد، آن است که بیشترین کارآیی آن مستلزم «خفه کردن» هماهنگ شده روسیه توسط نه تنها غرب بلکه جنوب (از جمله ایران) و شرق (چین و جنوب شرق آسیا) می باشد. بزرگترین مسأله همینجا در برابر واشنگتن بروز می کند. «معامله گازی» روسیه با پکن و سلسله قرارداد ها با کشورهای جنوب شرق آسیا محاصره از شرق را ویران می کند. سنگاپور و کره جنوبی با وجود عضویت در مدار سیاست خارجی آمریکا به هر وسیله ممکن از مشارکت در تحریم ها علیه روسیه سرپیچی می کنند (گفتنی است که آنها در رابطه با تحریم های ضد ایرانی همینطور رفتار کرده بودند). آنها اعلام می کنند که طبیعتاً از آمریکا پشتیبانی خواهند کرد ولی مدتی بعد، در پی اعمال تحریم ها علیه روسیه توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد که این یک سناریوی تخیلی به نظر می آید.

ولی کاری که کاخ سفید در روابط با رهبران آسیا از پس آن بر نمی آید، در روابط با نخبگان سیاسی غربگرای مسکو به خوبی عملی می شود. نخبگان غرب گرای روسیه چه بعد از ملاقات ماه سپتامبر پوتین و روحانی و چه بعد از سخنان رئیس جمهور روسیه قطعاً نمی خواستند گسترش همکاری با ایران را سرعت بخشند. امید آنها بدان بود که بتوانند از همه توافقات با ایران به عنوان برگ برنده در مذاکرات با غرب استفاده کنند و بگویند: «اگر شما سطح تنش را تنزل داده و فشار بر ما به خاطر کریمه را تضعیف کنید، ما به هر وسیله ممکن جلوی توسعه همکاری های روسی - ایرانی را می گیریم».

در یادداشت تفاهم منتشر شده از جمله کمیسیون مشترک دائمی روسی - ایرانی در زمینه همکاری های بازرگانی و اقتصادی ذکر شد. فقط یک واقعیت ساده از «کارآیی» این کمیسیون حکایت دارد: قریب به ۹۵٪ همه طرح های مشترکی که هر سال در چارچوب این کمیسیون مورد بحث و بررسی قرار می گیرند، بیش از ده سال است که هر سال در دستور روز تکرار می شوند. و این بدان معناست که اولاً، این طرح ها اجرا نمی شوند و ثانیاً، نظارت بر روند اجرای تصمیمات اتخاذ شده و مکانیزم ارزیابی فعالیت مسئولین در وزارتخانه ها و نهادهای وجود ندارد.

خبری که کمتر مورد توجه قرار گرفت، نشان می دهد قرارداد نفتی بین روسیه و ایران می تواند به غرب و قبل از همه به واشنگتن چه ضربه ای وارد کند. به محض اعلام خبر امضای یادداشت تفاهم (که عده زیادی آن را به عنوان خبر امضای قرارداد تلقی کردند)، بازار تکان عصبی خورد، شاخص Doe Jones به میزان ۱۳۹ پوینت افت کرد و نرخ سهام بزرگترین شرکت های نفتی در حد نه چندان زیاد ولی قابل توجه رو به تنزل گذاشت. البته بزودی اوضاع به حالت سابق خود بازگشت زیرا در بورس ها اطلاعات «داخلی» پخش شد که قرار نیست در آینده نزدیک قراردادی امضا شود. جالب است بدانیم این اطلاعات از طرف چه کسی واصل شد و اینکه چه کسی در میان دلالتان تا این حد از جزئیات سیاست روسیه نسبت به ایران اطلاع دارد؟

البته اسامی اشخاص مشخص برای ما اهمیت ندارد زیرا در حال حاضر در روسیه به راحتی می توان به کارشکنی دست زده و احساس امنیت کامل کرد. این کشور تحت تحریم است ولی مگر فعالیت مسئولین و کارمندان سرعت یافته است؟ جدیداً تحریم هایی علیه شرکت های نفتی ما اعمال شده است که به گمان مبتکران این تحریم ها بایستی به کمبود تجهیزات و فناوری های بالای استخراجی و کمبود سرمایه گذاری در اکتشاف میادین جدید منجر شود. ولی در واکنش به این تحریم ها یک یادداشت تفاهم کم محتوا با ایران امضا شد که اصولاً بایستی بیش از شش ماه پیش امضا شود. دوباره شرط و شروط، هماهنگی ها و تعویق مواعد اجرا مشاهده می شود. گویا نه امکان به دست آوردن شریک نیرومند و معتبر، بازارهای جدید و پول برای صنایع داخلی بلکه یک چیز فرعی در کار است که به محافل حاکم غرب گرای روسیه اجازه نمی دهد با شور و شغف به آغوش غرب بیفتند.

بین الملل ضد ایرانی کارمندان دولت

ولی از حق نباید گذشت. تنها مسئولین غرب گرای روس نیستند که مواضع ضد ایرانی اتخاذ می کنند. آنها در اتحادیه اورآسیایی همفکرانی را پیدا کرده اند که با همین گونه مفاهیم ضد ایرانی تفکر می کنند. اوایل ماه جاری در دوشنبه اجلاس وزیران خارجی کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای برگزار شد. این مراسم در چارچوب تدارکات برای اجلاس سران سازمان که قرار است ۱۱ سپتامبر تشکیل شود، برگزار شد. انتظار می رود که در اجلاس سران دو سند مهم «یادداشت تفاهم نمونه درباره

تعهدات و اهداف دریافت وضع حقوقی کشور عضو سازمان همکاری شانگهای» و «نحوه ارائه وضع حقوقی کشور عضو سازمان همکاری شانگهای» تصویب شوند. هند و پاکستان نامزدهای دست اول عضویت در سازمان همکاری شانگهای به حساب می آیند. ولی تقاضای عضویت از طرف ایران دو باره رد شده است که توضیح این موضع گیری تکان دهنده است: «ایران تحت تحریم قرار دارد». در این صورت می توان به نتیجه منطقی رسید که روسیه هم نمی تواند عضو سازمان همکاری شانگهای باشد زیرا هدف تحریم های «جامعه بین المللی» قرار گرفته است.

منابعی در وزارت امور خارجه روسیه بدون ذکر جزئیات اطلاع می دهند که «یک کشور آسیای مرکزی» مخالف قبول ایران است. این همان کشوری است که در اجلاس مذکور مخالفت خود را با تبدیل «ساختار ضد تروریستی منطقه ای» مستقر در تاشکند به «مرکز مبارزه با چالش ها و خطرات جدید» مخالفت ورزید زیرا در این صورت «اهمیت مرکز منطقه آسیای مرکزی در زمینه مبارزه با گردش نامشروع مواد مخدر - که در آلماتی واقع شده است - کاهش خواهد یافت». موضع گیری ضد ایرانی این کشور ذکر نشده آسیای مرکزی بر کسی پوشیده نیست. از قرار معلوم، این کشور بازی خود را می کند که بر اصل کذایی «چند جهتی» و در واقع مانور زدن های مایوسانه بین مسکو و واشنگتن استوار است. ولی در این صورت این سؤال مطرح می شود که چرا روسیه که هدف این کله معلق های سیاست خارجی متحد خود و شریک فعلی در اتحادیه اقتصادی اورآسیایی را به خوبی درک می کند، در مذاکرات مواضع شدید تری اتخاذ نمی کند؟ همان منابع در وزارت امور خارجه می گویند که گذشت های مسکو در حق بازی های پر ادعای «یک کشور آسیای مرکزی» ناشی از آن است که این کشور شریک و متحد راهبردی است که دستور مبنی بر صاف کردن همه اختلافات با این کشور صادر شده است.

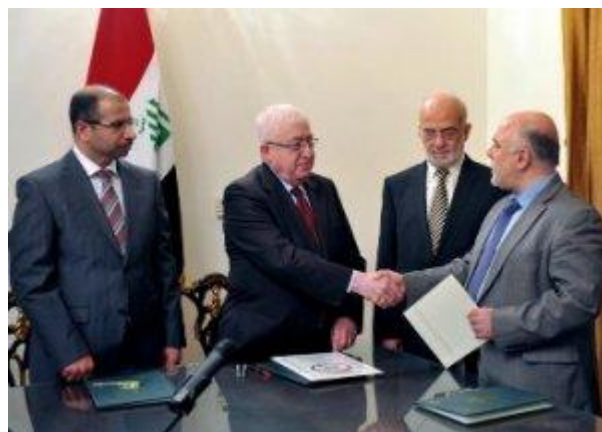
سیاست «صاف کردن» شکست خورده است. کافی است یادآوری شود روسیه طی چه مدت طولانی از هنرنمایی های مقامات اوکراین و سیاست ضد روسی آنها چشم می پوشید زیرا نگران ناراحت و دلگیر کردن آنها با «سخت گیری بیش از حد» خود بود. روسیه حتی زمانی به سیاست خود ادامه داد که «برادران راهبردی» گاز دزدیده و هواپیمای مسافربری روسی را سرنگون کردند و نه تنها جبران مافات نکرده بلکه عذرخواهی هم نکردند (در حالی که به اسراییل با شرط معینی مبلغ خسارات را پرداختند). آیا ما دوباره همان اشتباهات را تکرار می کنیم؟ یا اینکه محافل حاکم غرب گرای روس در خارج نزدیک برای خود شریکی در زمینه کارشکنی راهبردی شراکت روسی - ایرانی پیدا کرده اند؟

در اذهان عمومی سؤال های فراوانی انباشته شده است که بد نیست در ملأ عام و به صورت متفکرانه از لابی غربی و اسراییلی روسیه پرسیده شوند. از جمله اینکه سیاست خارجی روسیه چه زمانی از نفوذ مفاد محرمانه معامله «گور - چرنومیردین» آزاد خواهد شد؟ و اینکه چه زمانی به کارشکنی راهبردی در شراکت روسی - ایرانی خاتمه داده خواهد شد؟

«دور بازی» تهران در بغداد سنجیدگی و حس مسئولیت

سرگئی ایوانوف

کودتایی که طرفداران نوری المالکی نخست وزیر سابق عراق تدارک می کردند، به شکست انجامیده است. سازمان اطلاعات ایران به موقع به همکاران خود در بغداد از سوء قصد به جان حیدر العبادی هشدار داد و بدین وسیله جان نخست وزیر جدید عراق را نجات داد در حالی که رهبران با نفوذ ائتلاف شیعی در مجلس بعد از مشورت ها با تهران، مالکی را به امتناع از ادعاهای قدرت طلبانه وادار نمودند.



نوری المالکی چند روز قبل طی پیام تلویزیونی فؤاد معصوم رئیس جمهور عراق را به خاطر انتصاب العبادی به مقام نخست وزیر به کودتا متهم کرده و از «عواقب سخت برای وحدت، حق حاکمیت و استقلال عراق» هشدار داده بود. یک ساعت بعد از سخنرانی مالکی واحدهای نظامی وفادار به نخست وزیر قسمت تحت حفاظت ویژه بغداد را که آنجا شمار کثیری از مؤسسات دولتی و نمایندگی های دیپلماتیک واقع شده اند، محاصره کردند. هنگامی که پرچم های سیاه اسلام گرایان بر فراز تعداد فزاینده آبادی های کشور بر افراشته می شوند و حتی سد راهبردی زیر نظر شبه نظامیان «دولت اسلامی عراق و شام» قرار گرفته است که «سازندگان خلافت» از این طریق می توانند بغداد و ما بقی جهان را با زیر آب بردن مناطق عظیم تهدید کنند، بغداد در آستانه درگیری های خیابانی بین گروهک های مختلف سیاسی قرار گرفت. اگر این اتفاق افتاده بود، فروپاشی عراق به عنوان یک دولت، وقوع جنگ داخلی طولانی و گسترش سرزمین «خلافت جدید» به یک پدیده خونین اجتناب ناپذیر تبدیل می شد.

ولی تهران با انداختن اعتبار و نفوذ خود روی کفه ترازو، در مبارزه سیاسی مداخله فعالی کرد. این اقدام جمهوری اسلامی وسیله مؤثرتر زنده نگه داشتن عراق از آب در آمد تا سلسله بمباران های نقطه ای مواضع اسلام گرایان توسط نیروی هوایی آمریکا که باراک اوباما دستور آن را صادر کرد. پنتاگون هم به این واقعیت اعتراف کرد و اطلاع داد که ضربات هوایی هفته گذشته به اماکن تجمع اسلام گرایان با وجود اینکه به دشمن تلفات و ضایعات وارد کرد، نتوانست جلوی تهاجم آن را بگیرد.

ظاهراً امروزه «بازی بغدادی» تهران نتیجه بهتری داده است تا عملیات جنگی ایالات متحده و متحدانش. ۱۳۰ مستشار نظامی که پنتاگون به اربیل پایتخت کردستان عراق می فرستد، با تعجب زیادی در این شهر کارشناسان ایرانی را کشف خواهند کرد که به دسته های نیروهای مردمی «پیش مرگه» خدمات مشاوره ای ارائه می دهند. رسانه های گروهی غرب دوباره ضرورت گسترش همکاری با ایران در زمینه حل و فصل بحران عراق را پیش کشیدند در حالی که عده ای از مفسران گام بلندتری برداشته و اعلام نمودند که در حقیقت امر این گونه توافقات بین واشنگتن و تهران به صورت محرمانه حاصل شده اند. ولی آیا

یکی بودن موضع گیری ایالات متحده و ایران در مورد نخست وزیر جدید این کشور به معنی شباهت مواضع واشنگتن و تهران درباره مسأله عراق و - در آینده - اجرای عملیات مشترک جهت حل بحران فراگیر این کشور است؟ جدیداً علی خامنه ای رهبر معظم ایران پاسخ این سؤال را داد: «ایران عزم جزم دارد تا با سراسر جهان تعامل داشته باشد ولی با دو استثنا یعنی رژیم صهیونیستی (اسرائیل) و آمریکا».

وقتی شخصیت اهمیت دارد...

فرمول «دشمن دشمن من دوست من است» در دور بغدادی بازی واشنگتن و تهران کارگر نیست. برخورد این دو کشور با عراق چه از نظر اهداف نهایی و چه از نظر راه های رسیدن به اهداف خود، تفاوت های اصولی دارند. این اختلافات به قدری اصولی است که هیچ گونه شراکت جدی بین طرفین ممکن نیست در حالی که تعامل مقطعی تاکتیکی عواقب معنی دار سیاسی به دنبال نخواهد داشت.

آری، هم ایالات متحده به سرنگونی نوری المالکی علاقه مند بود و هم ایران. آری، هر دو کشور در این جهت تلاش ها به عمل آوردند. تفاوت اساسی بین آنها در زمینه چگونگی برکناری وی، انتخاب روش های مناسب و پیشبینی نتیجه نهایی نهفته شده است. اکنون وزارت خارجه آمریکا رسماً علاقه خود به برکناری نوری المالکی و فراهم کردن نقش اول برای العبادی را نفی می کند. مری هارف سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا ضمن تفسیر فرضیه درباره دست داشتن ایالات متحده در ساخت و پاخت های پشت پرده عراقی اظهار داشت: «ما از خود فرآیند پشتیبانی می کنیم. ما هرگز از یک شخص مشخص یا یک حزب جداگانه حمایت نکرده ایم». واقعاً دولت باراک اوباما هرگز گزینه برکناری قهری نوری المالکی را بررسی نکرده است. ولی روبرت بیکرافت سفیر ایالات متحده در عراق و برت مک گورک معاون دستیار وزیر خارجه آمریکا در زمینه عراق و ایران، این واقعیت را نفی نمی کنند که «در گفتگوهای پشت پرده سیاستمداران عراقی را به در نظر گرفتن شخصیت العبادی به عنوان رئیس جدید دولت تشویق کردند». یک مسئول آمریکایی در مصاحبه با نشریه The Daily Beast اطلاع داد: «ما بسیار آهسته و بی سر و صدا در محل رفتار کرده و به احزاب مختلف پیام می دادیم که العبادی شخصیت جایگزین آینده داری است».

نوری المالکی همیشه برای تهران طرف همکاری دشواری بوده و طرف ایرانی هرگز درباره چهره واقعی او خیال های بی اساس نداشته است. اهل تشیع بودن وی تنها یکی از جنبه های چهره سیاسی این شخص بود ولی جنبه اساس او نبود. او همیشه خود را قبل از همه به عنوان نه شیعه بلکه ملی گرای عربی و عراقی معرفی می کرد. او فقط به نفع گروه های پشتیبان خود و نه بر اساس «ملاحظات عقیدتی» با تهران همکاری می کرد. ولی ایران به دلیل محکم تر از ایالات متحده می تواند اعلام کند که برای آن نه شخصیت ها بلکه خود فرآیند اهمیت دارد. آن هم نه یک فرایند انتزاعی بلکه روند توسعه صلح آمیز و با ثبات کشوری که ابتدا به وسیله اشغال آمریکایی و سپس به وسیله جنگ داخلی سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ تکه پاره شد. نوری المالکی که بیش از حد سرگرم دسایس سیاسی شده و غرق در فساد مالی و دزدی گردید، کشور را در لبه پرتگاه نابودی قرار داد. ایران اولین شریک خارجی عراق بود که به تلاش های واقعی برای برکناری وی از قدرت تلاش به عمل آورد.

بغداد: بازی دیگران

تعلق نوری المالکی به یک حزب شیعی و نقش دولت وی در توسعه روابط اقتصادی با ایران باعث تبرئه وی نشده و او را از برکناری نجات نداد. در اینجا تفاوت اصولی دوم بین سیاست واشنگتن و سیاست تهران در زمینه عراق مشاهده می شود. اولاً، ایران هرگز مناقشه عراقی را از زاویه رویارویی شیعه و سنی در نظر نمی گرفت. ثانیاً، حفظ صلح در داخل کشور و حفظ تمامیت این کشور، برای ایران اولویت دارد. تهران به وضوح بیشتر از واشنگتن خطر حمله اسلام گرایان را تشخیص می داد. ایران بر خلاف غرب نیک می فهمید که همانا رفتار غیر مسئولانه بازیگران خارجی دیگر، عراق را به خونریزی بزرگ می کشاند.

حیدر مصلحی رئیس سرویس امنیت ایران در جریان سفر اوایل ماه آوریل سال گذشته به عراق با نوری المالکی، عمار الحکیم رهبر وقت شورای عالی اسلامی عراق و فالح فیاض مشاور امنیت ملی ملاقات کرد و به بغداد همکاری تمام عیار و همه جانبه در زمینه امنیت و قبل از همه در زمینه مبارزه با «دولت اسلامی عراق و شام» را که در آن زمان هنوز «القاعده عراق» بود، پیشنهاد کرد. طرف عراقی به پیشنهادهای ایران پاسخ بسیار سربالایی داد زیرا در آن زمان واشنگتن با اصرار زیاد برای مالکی پشتیبانی در مبارزه با اسلام گرایان را تضمین می کرد. دولت باراک اوباما طبق معمول دروغ می گفت زیرا واشنگتن به «القاعده عراق» و سپس «دولت اسلامی عراق و شام» برای مبارزه با بشار اسد در سوریه احتیاج داشت. از سوی دیگر، به ابتکار شرکت های فراملیتی که به نفت کردستان عراق علاقه مند بودند، کارزار سیاسی علیه بغداد گسترش یافته و مناقشات سیاسی تحریک می شدند و صدها هزار دلار برای شخصیت های سیاسی سنی و کرد برای «فعالیت به عنوان مخالفان» ارسال می شد.

باراک اوباما که امروزه درباره «خطر تروریسم بین المللی» و «فاجعه انسانی در عراق» داد سخن می دهد، حتی با یک کلمه این واقعیت را یادآور نشد که تا چند ماه پیش مشغول تأمین مالی اسلام گرایانی بود که امروز به بغداد و اربیل هجوم می برند. او هرگز این واقعیت را فاش نخواهد ساخت زیرا عربستان سعودی، قطر و کویت، حامیان اساسی «دولت اسلامی عراق و شام»، شرکای راهبردی آمریکا در منطقه هستند.

اظهارات اولاند و اردوغان هم به همین اندازه مزورانه است: آنها طی تماس تلفنی «مراتب نگرانی خود از اوضاع عراق را ابراز کرده و اظهار امیدواری نمودند که تشکیل دولت جدید وحدت ملی امکان مبارزه فعال با «دولت اسلامی عراق و شام» و تأمین خواست های مردم کشور را بدهد». فرانسوی ها و ترک ها در تأمین مالی جنگ «دولت اسلامی عراق و شام» در سوریه دست دارند. آنکارا و پاریس در قاچاق نفت عراق شرکت مستقیم می کنند.

موضع گیری ایران: اصول از خودخواهی مهمتر است

چطور می توان درباره شراکت با این بازیگران مزور و بی اصول صحبت کرد؟ تهران به خوبی این واقعیت را می فهمد که بحران عراقی پدیده تصنعی است ولی نه نوری المالکی و طائفه او بلکه بازیگران خارجی این بحران را با دست خود ساختند که هر یک از آنها امیدوارند در توفان خونین آشوب عراقی لقمه های چرب تر سیاسی و مالی را به دست آورند. یک ضرب المثل به طور کامل به این وضعیت قابل اطلاق است: «خدایا، ما را از این دوستان رها کن که خودمان از پس دشمنان بر می آییم». تهران بر حق اعتقاد دارد که در عراق هیچ گونه مناقشه شیعه و سنی در کار نیست و اینکه آنجا فقط طمع، قدرت طلبی و رفتار بی اصولی نخبگان سیاسی محلی مشاهده می شود که حاضرند برای به دست آوردن جایزه دلاری این کشور را به شیخ نشین های جداگانه تجزیه کنند.

ایران مخالف اصولی این اندیشه است که می توان با جهادیون به توافق رسید و می فهمد که امیدها به استفاده بی پایان از آنها به عنوان «مهره های ژئوپلیتیکی» و حفظ نظارت بر آنها چیزی جز خیال بچگانه نیست. اصول سیاست ایرانی با سیاست واشنگتن و متحدانش مغایرت کامل دارد زیرا آنها نه برای نجات عراق بلکه برای باز گرداندن جهادیون تحت نظارت خود و تغییر جهت گیری تجاوز آنها به سوریه، به «دولت اسلامی عراق و شام» ضربات وارد می کنند. ریک برنان تحلیلگر ارشد سیاسی شرکت RAND به یک نکته بسیار نمایان در سخنرانی های باراک اوباما در مورد عراق توجه جلب کرد: «دولت اسلامی عراق و شام» نه تنها عراق بلکه سوریه، اردن و لبنان را تهدید می کند. این گروهک به اسرائیل و مصر هم چشم دوخته است. اگر ایالات متحده به اقدامات قاطعانه تر دست زده و راهبرد مشخص همکاری با دوستان و شرکای ما در منطقه و با متحدان در ناتو را طراحی نکند، این خطر تا سال های زیادی بر ما سایه خواهد انداخت». ولی در عین حال «پرزیدنت اوباما درباره نابود کردن «دولت اسلامی عراق و شام» چیزی نگفته است».

تهران به صلح در منطقه احتیاج دارد و واشنگتن به بازسازی منطقه، سرنگونی بشار اسد و تجزیه قومی و مذهبی عراق علاقه مند است. واشنگتن جنگی را می خواهد که برای صنایع نظامی آمریکا و شرکت های فراملیتی سودآور است. چطور می توان درباره توافق بین تهران و واشنگتن صحبت کرد در حالی که ایران، کشور مستقلی که سیاست استقلال طلبانه خود را دنبال می کند، به طور کلی این بازسازی منطقه را مد نظر ندارد؟ ژنرال محمد علی جعفری فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بر حق خاطرنشان کرد: «اگر واشنگتن واقعاً می خواهد به عراق در مبارزه با «دولت اسلامی عراق و شام» کمک کند. باید قبل از همه تروریسم و کشورهای را که از تروریسم پشتیبانی می کنند و به تأمین مالی آن می پردازند، محکوم کند». ولی بعید است که واشنگتن برای این «جلسه افشای خود» آمادگی داشته باشد. در عین حال سیاست ایران در شرایط جاری نشان می دهد که تهران برای اصول امنیت منطقه ای نسبت به ملاحظات خودخواهانه اولویت قایل است.

دستیابی به ثبات در عراق که در آستانه دومین جنگ داخلی بعد از اشغال آمریکایی و تجزیه به سه قسمت قرار دارد و خطر ظهور تکیه گاه اسلام گرایان «خلافت جدید» در سرزمین سوریه و عراق، مسأله بسیار پیچیده ای است. مشکل اساسی نه با مسایل نظامی و مهارت بازی های سیاسی بلکه با آمادگی کنش گران دخیل در مناقشه عراق برای تن دادن به گذشت های متقابل و محدود کردن ادعاها و خودخواهی خود ارتباط دارد. ما هنوز باید میزان این آمادگی و حس مسئولیت حقیقی و نه شعاری بعضی پایتخت ها اعم از واشنگتن تا لندن، ریاض و آنکارا در قبال امنیت منطقه ای را بفهمیم. تهران تا کنون موضع گیری اصولی خود را در عراق به نمایش گذاشته و یک بار دیگر علاقه به برقراری صلح و تأمین موقعیت خود به عنوان قدرتی که با پیگیری در راه ایجاد ثبات در منطقه تلاش می کند، را به اثبات رسانده است.

بار دیگر درباره «ستون پنجم» در ایران

الکساندر میخایلو

اظهارات پر طمطراق اخیر علی ماجدی معاون وزیر نفت ایران با تعجب آشکار طرفداران شراکت روسی - ایرانی روبرو شده و واکنش های آمیخته به نیشخند در رسانه های گروهی لیبرال روسیه را سبب شد. لابی غربی و اسرائیلی فوراً با استفاده از تمام توان خود دولت و افکار عمومی را مورد هجوم قرار داده و شعار پیش پا افتاده ولی بسیار راحتی را مطرح کردند که «ایران شریک ما نیست بلکه رقیب واقعی ماست. روسیه باید به جای مساعدت به حل و فصل بحران پیرامون برنامه هسته ای ایران، سعی کند



که رژیم تحریم ها در حق ایران هرچه بیشتر دوام آورد. ایران هرچه بیشتر تحت تحریم ها باشد، این وضع از هر جهت برای روسیه بهتر است». وزن اقتصادی این بیانات (معاون وزیر نفت ایران) ناچیز است ولی پخش این گونه اظهارات زمینه را برای فعال شدن و هماهنگی فعالیت «ستون پنجم» در روسیه و ایران در جهت کارشکنی در زمینه تشکیل پیمان مسکو - تهران و حتی همکاری های بازرگانی - اقتصادی بین روسیه و ایران مهیا می سازد.

یادآوری می شود که آقای ماجدی طی سخنانی در برابر خبرنگاران مطلب پر سر و صدایی بر زبان آورد که ایران حاضر است در بازار اروپایی گاز، به طور کامل جای «گازپروم» روسی را بگیرد و اینکه می توان به این منظور از خط لوله «نابوکو» استفاده کرد. ماجدی خبرنگاران را در میان طرح های خود گذاشت و گفت: «صدور گاز از ایران از طریق این خط لوله، تصمیم معقولانه و سودآوری است که در نهایت امر به اروپا اجازه خواهد داد به طور کامل از صادرات مشکل ساز روسی امتناع کند». مخاطبین تعجب خاصی کردند وقتی فهمیدند که وزارت نفت ایران از همه مسیر هایی که طراحان ارائه داده اند، مسیر ترکی را ترجیح می دهد زیرا این مسیر از ساخت خط لوله از طریق سوریه، عراق، قفقاز یا دریای سیاه مقرون به صرفه تر است.

علت بهت زده شده حضار از سخنان بی پرده معاون وزیر ایرانی عمدتاً این بود که کنسرسیوم تشکیل شده از شرکت OMV اتریش، Botas ترکیه، Transgaz رومانی و «بلغارگاز» بلغارستان که می خواست به ساخت خط کذایی «نابوکو» بپردازد، در ماه ژوئن سال گذشته قطع عملیات در این طرح را به خاطر بهای سرسام آور آن اعلام کرد. در حالی که ابتدا رقم ۷,۹ میلیارد یورو اعلام شده بود، اکنون مخارج آن معادل ۱۴ میلیارد یورو برآورد می شود که این مبلغ برای سرمایه گذاران اروپایی تحمل ناپذیر است. ولی این جزئیات ناچیز آقای ماجدی را از رو نبرد زیرا به گفته وی ایران از امکان صدور گاز به اروپا قبل از راه اندازی «نابوکو» برخوردار است و می تواند گاز تغلیظ شده LMG را صادر کند زیرا اسکله های مخصوص پذیرش این نوع گاز در کشورهای اتحادیه اروپا ساخته شده اند. ماجدی به عنوان تاج صحبت های خود و به منظور افزایش وزن اظهارات خود برای خبرنگاران «اطلاعات محرمانه ای» را فاش کرد که تا آن روز از جمله اسرار وزارت نفت ایران بود. معلوم شد که تا آن موقع دو هیأت نمایندگی کشورهای اروپایی برای انجام مذاکرات درباره شرکت جمهوری اسلامی در «نابوکو» به ایران سفر

کرده بودند. معاون وزیر ایرانی برای مرموز کردن موضوع از ذکر کشورهای مربوطه و زمان برگزاری این مذاکرات - قبل از تعطیلی این طرح یا در گذشته نه چندان دور (که در اذهان برخی تجار اروپایی که از هیستریای ضد روسی تکان خورده بودند، اندیشه احیای این طرح پر هزینه و فاقد ظرفیت های مواد خام به وجود آمد)، خودداری کرد. این جزئیات اهمیت چندانی ندارد زیرا همانطور که اشاره شد، اظهارات معاون وزیر نفت ایران به لحاظ اقتصادی پیشیزی نمی ارزد و لذا این مسأله خالص سیاسی است.

«وزارتخانه اصول شکن» و دیگران

واکنش رسانه های گروهی جهانی به بیانات معاون وزیر ایرانی شایان توجه است. رسانه های گروهی غربی نسبت به بلوف آشکار وی بی تفاوتی از خود نشان دادند در حالی که مطبوعات لیبرال روسیه که درمورد ایران اصل «خبر بد یا هیچ چی» را رعایت می کنند، با شور و شغف فراوانی نیشخند زدند. تصادفی نیست که آن رسانه های غرب گرای ضد پوتین اول از همه خبرهای بیانات ماجدی را منتشر کردند که از مبارزه با رئیس جمهور روسیه در مسکو خسته شده و به غرب منتقل شدند و آنجا به عنوان مشاوران خارج از کادر رسمی وزارت خارجه آمریکا در زمینه پیشبرد دموکراسی در روسیه حقوق می گیرند. جان کلام، یکی از آن اتفاق های کمیاب افتاد که غرب گرایان ایرانی و روس به هم رسیده اند.

ما تا کنون بر روی صفحات «ایران رو» به طور نسبتاً مفصل و با ذکر جزئیات نمونه های کارشکنی راهبردی از سوی لابی غربی و اسرائیلی روسیه علیه شراکت راهبردی با ایران را تشریح کرده ایم. زمان آن رسیده است که بگوییم که «ستون پنجم» ایران یعنی «حساب گران و تکنوکرات های» ایرانی که به غرب گرایش دارند، به همین گونه فعالیت می پردازند. این «ستون پنجم» که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ به وجود آمد، در زمان ریاست جمهوری ابتدا اکبر هاشمی رفسنجانی و سپس محمد خاتمی طراح نظریه «گفتگوی تمدن ها» مرحله شکوفایی خود را طی کرد. این «ستون پنجم» همیشه برای گسترش پایگاه اجتماعی خود و به دست آوردن مقامات فرماندهی در وزارتخانه ها و نهادهای دیگر تلاش می نمود. «لیبرال های» ایرانی نمی توانند در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بسیج، وزارت اطلاعات، وزارت دفاع و وزارت کشور نفوذ کنند زیرا آنجا شرایط ویژه ای در زمینه جهان بینی کارمندان مطرح می شود. ولی سازمان های گوناگون تجارت خارجی و نیمه بازرگانی - نیمه دولتی، هیأت های علمی دانشگاه ها و تا حدودی رسانه های گروهی از این سدها ایجاد نکرده و گاهی هویت خود را تغییر داده و از ارگان های اداری به جولانگاه لیبرال ها و لانه لابی غربی تبدیل می شوند. در ایران وزارت نفت مهم ترین تکیه گاه ستون پنجم بوده و می باشد. حالا که درباره مداخله در زمینه امضای مهم ترین قراردادهای بین دو کشورمان صحبت می کنیم، باید بی پرده بگوییم که بخشی از مسئولیت در ازای این کار به گردن کارمندان غرب گرای بعضی وزارتخانه های ایرانی می افتد.

«ستون پنجم» ایران: وضعیت امروزی

دو دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد برای «ستون پنجم» ایران زمان دشواری بود. شکست «انقلاب سبز» و وخامت اوضاع بین المللی پیرامون جمهوری اسلامی ایران مسئولین سیاسی کشور را به برخورد شدید تر با لابی غرب گرا وادار کرد. جنگ تروریستی که توسط غرب، اسرائیل و مأموران نفوذی محلی مانند «مجاهدین خلق ایران» و شبه نظامیان جندالله، راه اندازی شده بود، از کشور تجهیز همه نیروهای داخلی و فعالیت مؤثر سرویس های ویژه در حق افرادی را ایجاد می کرد که

گرایش سیاسی آنها مورد سوء ظن واقع می شد. سرویس های ایرانی به طور افتخار آمیز وظیفه خود را در برابر جمهوری اجرا کردند ولی نتوانستند به طور کامل فعالیت «ستون پنجم» را مسدود نمایند. آنها می توانستند این کار را بکنند ولی ایران - بر خلاف ادعاهای مخالفان - کشور دموکراتیکی است که هر شهروند آن از حق آزادی اندیشه و بیان برخوردار است و فقط نباید به سرنگونی نظام دعوت کند و به اسلام توهین نماید. گفتنی است که مجلس ایران در سال ۱۹۰۶، همزمان با دومای دولتی امپراطوری روسیه تشکیل شد و لذا قدمت سنت های مناظره های سیاسی در ایران از بعضی «دمکراسی ها» کمتر نیست.

یک امر مهم به حالت دموکراتیک ایران اضافه می شود. «تکنوکرات ها و حساب گران» ایرانی که دولت حسن روحانی رئیس جمهور ایران به عنوان تکیه گاه خود انتخاب کرده است، اکثراً به غرب گرایش دارند. نباید فکر کرد که آنها به روسیه با چشم منفی می نگرند. واقعیت این است که آنها در اروپا و ایالات متحده تحصیل کرده و اندیشه های بازار لیبرال و مونترایسم را بهتر می فهمند تا «اقتصاد مقاومت» را که توسط رهبر روحانی ایران اعلام شده است. آنها شرکت های غربی را که از نیم قرن و چه بسا یک قرن پیش در ایران حضور دارند، برای خود نزدیک تر دانسته و آنها را به عنوان شرکای خود بر شرکت های روسی و چینی ترجیح می دهند.

حتی در زمان احمدی نژاد لابی غربی در تهران به طور ماهرانه به روابط روسی - ایرانی لطمه می زد. کافی است جنرال پیرامون صادرات هواپیما های تو-۱۵۴ روسی به ایران یادآوری شود. ایران از اوایل سالهای ۱۹۹۰ یکی از مهمترین کاربران این نوع هواپیماهای مسافربری بود که بین سال های ۱۹۹۲ و ۲۰۰۹ چهار حادثه هواپیمایی اتفاق افتاد که ۴۴۸ نفر بر اثر آنها جان باختند. از سقوط ۱۵ جولای ۲۰۰۹ هواپیمای تو-۱۵۴م شرکت «کاسپین ارلاینز» که تلفات انسانی آن بالغ بر ۱۶۸ نفر بود، به عنوان بهانه برای آغاز کارزار تبلیغاتی جهت سیاه کردن چهره هواپیماهای روسی در ایران توسط لابی غرب گرای تکنوکرات استفاده شد. این لابی به امتناع از همه محصولات روسیه دعوت می کرد و تنها چند سال بعد معلوم شد که شور و شوق تکنوکرات های ایرانی به وسیله قسط ۱۰ میلیون دلاری تشویق شد که شرکت های بزرگ هواپیما سازی آمریکایی و اروپایی به حساب های مختلف در ایران ریختند.

چه رسد به وضعیت امروزی که تکنوکرات ها و حساب گران احساس آزادی بیشتری می کنند؟ فقط چند ماه پیش مطبوعات لیبرال ایران در رابطه با حوادث کریمه و اوکراین «کنسرت ضد روسی» بر پا کردند که در این شرایط وزیر دادگستری بایستی مداخله کرده و روزنامه نگاران و سردبیران ایرانی را که بیشتر از همه برای اوکراین اشک می ریختند، به انضباط دعوت کند و به آنها هشدار رسمی بدهد. اگر غرب از این حادثه به نفع خود استفاده نمی کرد، اسمش غرب نبود. بنیادهای «غیر دولتی» مختلف در سال های ۲۰۱۴-۲۰۱۳ جمعاً حدود ۶۵ میلیون دلار به برنامه های «توسعه فعالیت اجتماعی ایرانیان و پیشبرد آرمانهای دموکراسی» اختصاص دادند. وزارت امنیت ایران در میان اعضای هیأت های متعدد بازرگانی که به تهران سرازیر شده اند، به طور مرتب شمار کثیر افسران کادر اطلاعاتی و فرستادگان بنیادهای غیر دولتی را کشف می کند که سعی می کنند از فعالان «ستون پنجم» مأموران خود را به دست آورند. نمایندگان خارجی از وعده هدایا و «پاداش های خوشایند مالی» به کسانی دریغ نمی ورزند که نه تنها به ورود شرکت های غربی به بازارهای ایرانی مساعدت کنند بلکه همزمان از ورود شرکت های چینی و روسی ممانعت نمایند. این فعالیت گاهی اشکال بسیار غیر عادی و باریکی پیدا می کند. سال گذشته ارگان های امنیتی ایران شبکه جاسوسانی را کشف کردند که تحت پوشش نمایندگی یک شرکت معروف وسایل آرایش کار می کردند. کارمندان زن این شرکت به بهانه پیشبرد فروش محصولات شرکت با همسران مسئولین بلندپایه ایرانی روابط برقرار می کردند. هدف آنها لغایت ساده بود: آنها بایستی به جمع آوری اطلاعات درباره فعالیت همسرانشان بپردازند و همزمان نقطه نظرهای

«مطلوب» درباره بعضی مسایل را به آگاهی شوهران آنها برسانند. در عوض هدایای گران و پاداش به پاس «پیشبرد محصولات آرایش» وعده داده می شد.

«ستون پنجم» بر روی کفه ترازوی سیاسی ایران

در واقع، وجود ستون پنجم در هر کشوری همانند فصل های زمستان و تابستان اجتناب ناپذیر است. سؤال این است که «ستون پنجم» ایرانی از کدام وسایل واقعی نفوذ در سیاست خارجی ایران برخوردار است و اینکه حرف های ماجدی چه وزن سیاسی دارد. در اینجا خبرهای خوش برای طرفداران روس شراکت راهبردی با ایران شروع می شود. رهبر روحانی ایران که تبلور ریاست عالی کشور است، و نیرو هایی که در کشورمان معمولاً «محافظه کاران» نامیده می شوند و زمام امور واقعی در دست آنها قرار دارد، ائتلاف با روسیه و چین را جهت گیری اساسی سیاست خارجی ایران محسوب می کنند.

امروزه لابی غربی یعنی به اصطلاح «اصلاح طلبان» از نفوذ جدی در تصمیمات اساسی سیاسی و اقتصادی تهران برخوردار نیستند. ولی محافظه کاران مخالف آنها از پشتیبانی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برخوردارند که طی ۳۵ سال موجودیت جمهوری اسلامی به شرکت نیرومند مالی و صنعتی هم تبدیل شده است.

صنعتگران ایرانی هم طرفدار محافظه کاران هستند. برای آنها تحریم ها به هیچ عنوان فاجعه بزرگی نیست زیرا به طور قابل توجهی واردات ارزان به کشور را کاهش داده و توسعه تولیدات داخلی و گسترش فناوری های داخلی را تشویق نموده است. همگرایی اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی، وابستگی مستقیم به دلار، سازمان تجارت جهانی و سایر اجزای الگوی اقتصادی غرب که تکنوکرات ها و حساب گران پیشنهاد می کنند، از نظر سپاه پاسداران و صنعتگران به معنی از دست دادن مواضع فرمان رویی در داخل کشور و تبدیل ایران به یک کشور وابسته و تأمین کننده مواد خام است. اصل کار این است که این راه به معنی از دست دادن بخش قابل ملاحظه حق حاکمیت و استقلال است.

دیدگاه محافظه کاران در مورد ائتلاف با روسیه از حمایت فزاینده ایرانیان عادی به خصوص خارج از تهران برخوردار می شود. اگر در ماه های اول بعد از پیروزی حسن روحانی در انتخابات، مردم به فعالیت تیم جدید ریاست جمهوری امیدهای اجتماعی و اقتصادی بسته و با شور و شوق از شعار های «بهبود روابط با غرب» به عنوان اولویت سیاست خارجی استقبال می کردند، اکنون این شعارها کمتر خریدار دارد. یکی از علل این امر، سیاست اصولی و مستقل مسکو در صحنه بین المللی در جهت دفاع از منافع خود حتی بر خلاف میل غرب است.

باید حد اقل با آسودگی خاطر و آرامش با اظهاراتی که نمایندگان لابی غربی ایران گهگاهی در تهران بر زبان می آورند، برخورد کرد. این لابی می تواند لطمه بزند، بلبشو و آشوب راه اندازی کند و اجرای بعضی طرح ها را به تعویق بیاندازد. ولی از پس هدف متوقف کردن نزدیکی روابط بین دو کشورمان بر نمی آید. تلاش این افراد برای به دست آوردن ستایش غرب از رفتار آنها، جلب توجه به خود و معرفی خود به عنوان نیرو هایی که غرب باید بر آنها متکی شود، قابل درک است ولی آنها باید با تأسف بفهمند که این رفتار به آنها کمک نخواهد کرد زیرا آنها نیستند که جو امروزی تهران را تعیین می کنند.

سازمان «سیا» علیه ایران عملیات ویژه ای که ده ها سال طول می کشد

ایگور نیکلایف

۶۱ سال از ماه اوت سال ۱۹۵۳ گذشت که با تلاش سازمان «سیا» و سازمان اطلاعات بریتانیا در ایران دولت محمد مصدق سرنگون شد که جرأت کرده بود به ارزش های مقدس یعنی درآمدهای فوق العاده بالای شرکت های نفتی خارجی دست درازی کند که بی شرمانه ایران را غارت می نمودند. از آن زمان جهان تغییر کرده ولی این تغییرات شامل حال روش هایی نشده است که واشنگتن در حق تهران به کار می برد. مانند سابق عملیات محرمانه ای در



صدر این روش ها قرار دارند که هدف نهایی آن سرنگونی دولت مشروع و بازگرداندن نفت ایرانی تحت نظارت شرکت های بزرگ فراملیتی است.

اکنون کمتر کسی این واقعیت را به خاطر دارد که از اوایل قرن ۲۰ نفت ایرانی یکی از ارکان عظمت بریتانیا بود. وینستون چرچیل که سابقه سرشار کار وی شامل مقام لورد اول نیروی دریایی هم بود، در آستانه جنگ جهانی اول یکی از مبتکران جایگزینی ذغال سنگ با نفت به عنوان سوخت نیروی دریایی پادشاهی که مایع افتخار و نیروی ضربتی امپراطوری بریتانیا بود، شده بود. همانا چرچیل یکی از لابی گران اساسی خرید ۵۱٪ سهام شرکت جدید نفتی انگلیسی - فارسی توسط بریتانیا شد که پنج سال قبل از آن اولین بشکه های نفت ایرانی را تولید کرده بود. در آن زمان، اوایل قرن ۲۰ قسمت جنوبی ایران تحت اشغال عملی پادشاهی بریتانیا قرار داشت و «مردان نجیب عصر ویکتوریا» با بی بند و باری بی شرمانه ثروت های ایران را به پول نقد تبدیل کرده و به جیب خود می ریختند. غارت ایران زیر پرچم انگلیس ابعاد آنقدر گسترده ای به خود گرفت که جرج کرزون نخست وزیر وقت بریتانیا ضمن تفسیر معامله با سهام اظهار داشت: «این کامل ترین و فوق العاده ترین تسلیم تمام صنایع و منابع ایران به دست خارجیان است. این جایزه ای است که ما نمی توانستیم حتی خواب آن را ببینیم».

شرکت نفت انگلیسی - ایرانی بزرگترین ذخایر «طلای سیاه» جهان را اداره می کرد. پالایشگاه آن در آبادان نیز بزرگترین پالایشگاه جهان بود. مدیران و پرسنل فنی بریتانیایی در کلوپ های خصوصی و در استخر ها تفریح می کردند در حالی که کارگران ایرانی در مناطق زاغه نشین شهر به سر می بردند که حتی لوله کشی آب نداشت چه رسد به برق و فاضلاب. نفت ایرانی نه تنها سوخت توانمندی نیروی دریایی بریتانیا را فراهم می کرد بلکه برای بریتانیا درآمد مطمئنی تأمین می نمود.

وقتی محمد مصدق نخست وزیر ایران تمایل به ملی کردن شرکت نفت را اعلام کرد، بریتانیا هار شد. آقایان بریتانیایی اعتقاد داشتند که غارت ایران حق آنها و در واقع «بار سنگین انسان سفید پوست» است ولی تلاشها برای قطع این غارت، تخلف از همه قوانین، اصول و قواعد می باشد. در واقع ورثه آمریکایی آنها امروز همین فکر را می کنند که ما در ذیل به رفتار آنها نیز

خواهیم پرداخت. شرکت نفتی انگلیسی - ایرانی در ماه آوریل سال ۱۹۵۱ که با خطر ملی شدن روبرو شد، دست به اقدامات پیشگیرانه زد و به عبارت ساده تر، به سیاستمداران برجسته ایرانی رشوه داد. ولی مصدق بازیگری با تجربه کافی بود و به دستور وی نیروهای معینی به مقر شرکت در تهران راه پیدا کرده و آنجا فهرست هدایایی را کشف کردند که به عده ای از وزیران و وکلای مجلس تقدیم شده بود. مصدق که دلایل عینی رشوه دادن شرکت به مسئولین کشور را در دست داشت، موفق شد به سرعت لایحه قانون ملی کردن نفت را از تصویب مجلس بگذراند.

اگر بگوییم که انگلیسی ها از فرط خشم و ناراحتی عقل خود را از دست داده بودند، باز هم کم گفتیم. اتلی نخست وزیر وقت بریتانیا به گروه رؤسای ستادها دستور داد طرح عملیات «دزد دریایی» را طراحی کنند که در واقع طرح اشغال پالایشگاه اساسی شرکت در آبادان توسط نیروهای ۷۰ هزار نفری ارتشی بود. در همان زمان برای اولین بار تحریم ها علیه ایران اعمال شد. بریتانیایی ها تحریم بین المللی نفت ایران را ترتیب داده و در حقیقت امر به جنگ اقتصادی دست زدند که هدف آن خالی کردن زمین زیر پای نخست وزیر ایران بود. مگر این وضع امروز تکرار نمی شود؟ این تحریم ها علیه ایران به منظور سرنگونی دولت مشروع این کشور اعمال شد. امروزه نیز تحریم ها همین هدف را دنبال می کند ولو این که رسانه های گروهی غرب سعی می کنند چیز دیگری به ما تلقین کنند.

سازمان سیا وارد صحنه می شود

ولی بریتانیا اواسط سال های ۱۹۵۰ به اندازه اوایل قرن قدرتمند نبود. تلاش های سرویس های ویژه بریتانیا در جهت ترتیب دادن سرنگونی مصدق به شکست کامل انجامید. عوامل توطئه بازداشت شدند و همه کارمندان سفارت انگلیس طی فرمان نخست وزیر ایران از کشور اخراج گردیدند. بریتانیایی ها از نیروها و امکانات کافی برخوردار نبودند در حالی که آمریکایی ها به نفوذ در ایران علاقه فراوانی داشتند و لذا منافع آمریکا و انگلیس یکی شد که این امر قابل انتظار بود. انگلیسی ها از شبکه گسترده مأموران نفوذی برخوردار بودند ولی آمریکایی ها می توانستند فقط بر شبکه کوچکی متکی شوند که سرتیپ نورمان شوارتسکوپف در سال های ۱۹۴۸-۱۹۴۲ که رئیس ژاندارمری ایران بود، ایجاد کرده بود (آری، ما اشتباه نکردیم، این واقعاً نورمان شوارتسکوپف پدر و هم اسم کامل فرمانده نیرو های آمریکایی در عملیات سال ۱۹۹۱ «توفان در صحرا» بود). ولی آمریکایی ها پول بیشتری داشتند. آنها از سال ۱۹۵۱ به خرج هر سال یک میلیون دلار برای به دست آوردن مأموران خود در ایران پرداختند. در آن زمان برای کشوری که به وسیله «مدیریت مؤثر» بریتانیا به فقر کامل کشیده شده بود، این پول گزافی بود.

۱۸ فوریه سال ۱۹۵۳ جان سینکلر رئیس سرویس اطلاعاتی مخفی بریتانیا وارد واشنگتن شده و با آلن دالس ملاقات کرد. در نتیجه این ملاقات تصمیم بر اجرای عملیات به منظور سرنگونی محمد مصدق اتخاذ شد که کیم روزولت کارمند سازمان «سیا» به ریاست آن منصوب شد. تا کنون تقریباً همه جزئیات عملیات «آژاکس» شناخته شده است. متخصصین تاریخ سرویس های ویژه و ایران شناسان جریان آن عملیات را روز به روز وصف کردند. ولی عاری از لطف نیست که بعضی نکات کلیدی آن عملیات را که سپس به رسم فعالیت «سیا» در ایران و در سراسر جهان تبدیل شد، یادآوری کنیم.

اولاً، شبکه مأموران نفوذی یا «ستون پنجم» ایجاد می شود. کیم روزولت موفق شد برادران رشیدی، مأموران قدیمی بریتانیایی، سه فرزند تاجر ایرانی که در معاملات بانکی و دارایی غیر منقول فعال بود، را بخرد. برادران به نوبه خود وکلای مجلس را تحت فشار قرار داده و در میان تجار بازار تهران که در همه زمان ها هواسنج زندگی سیاسی کشور بوده است، فعالیت می کردند. همین سران ستون پنجم وقت ایران با پول آمریکایی به نمایندگان مجلس، امرای ارتش، سردبیران و ناشران رشوه می دادند. اطلاعاتی در دست هست که آنها موفق شده بودند حتی یکی از اعضای هیأت دولت مصدق را بخرند.

ثانیاً، جنگ فعال اطلاعاتی و تبلیغاتی علیه دولت راه اندازی شد. در جریان عملیات «آژاکس» ۱۵۰ هزار دلار به این هدف خرج شده بود. پول نقد در ساک ها یا حتی در داخل جعبه های بیسکویت به سردبیران و ناشران منتقل می شد. سازمان سیا جزوه ها و شبنامه هایی تهیه کرده بود که اطلاع می دادند که «مصدق به حزب توده و شوروی ارادت دارد... مصدق دشمن اسلام است... مصدق عمداً به روحیه و اخلاق ارتش ما لطمه می زند... مصدق به طور هدفدار کشور را به فروپاشی اقتصادی می کشاند... قدرت دولتی مصدق را فاسد کرده است».

ثالثاً، از افراطیون مذهبی استفاده شد. گروهی از افراد متعصب دینی به نام «رزمندگان اسلام» و در واقع تیپ های تروریست هایی که هواداران سیاسی مصدق را با ترور فیزیکی تهدید می کردند، به رهبران محترم دینی حمله کرده و سپس کمونیست ها و خود مصدق را به ترتیب دادن این حملات متهم نمودند.

رابعاً، دسته های اشراری آماده شدند که در موقعی که مقرر شده بود، کشور را در هرج و مرج خونین غرق کردند. به دستور روزولت، مأموران سازمان سیا به ایران پول و اسلحه ای برده و در جاهای مخفی پنهان کرده بودند که کافی بود تا ۱۰ هزار شبه نظامی طی مدت شش ماه مجهز و به طور کامل تأمین شوند.

اگر عملیات سازمان سیا در سراسر جهان و قبل از همه در خاور میانه را به دقت بررسی کنیم، می توانیم در همه آنها اعم از پاکستان، افغانستان، عراق و سوریه، رد پای عملیات ایرانی «آژاکس» و همان بسته شیوه های عمل کلیشه ای کثیف را کشف کنیم.

«آژاکس» همچنان ادامه دارد

مصدق نتوانست در برابر تمام توان سازمان «سیا» و سازمان اطلاعات بریتانیا، سیلاب پول و تلاش های ستون پنجم ایستادگی کند. او سرنگون شد ولی به لحاظ اخلاقی شکست نخورد زیرا در دادگاه خیانت به دولت که علیه او ترتیب داده شد، با جسارت کامل به طرف متهم کننده گفت: «آری، بزرگترین گناه، گناه کبیره من آن است که صنعت نفت ایران را ملی کرده و نظام استثمار سیاسی و اقتصادی کشورمان توسط یکی از بزرگ ترین امپراطوری های جهان را سرنگون کردم. به یاری خدا و به خواست ملت ایران با این نظام وحشتناک استعمار و جاسوسی مبارزه کردم». وی در سخن آخر خود در دادگاه در روز ۲۱ دسامبر سال ۱۹۵۳ اظهار داشت: «خوب می دانم که سرنوشت من باید به الگویی برای سراسر خاورمیانه در مبارزه آن در راه پاره کردن زنجیرهای بردگی و اسارت استعماری تبدیل شود». مصدق به اعدام محکوم شد ولی این حکم با سه سال حبس در سلول انفرادی و حبس خانگی مادام العمر (تا وفات وی در سال ۱۹۶۷) عوض شد.

ری کلاین یکی از تحلیل گران سازمان سیا در خاطرات خود نوشت: «شایعات رمانتیک درباره «کودتا» در ایران به سرعت برق در واشنگتن پخش شد. آلن دالس زیر آفتاب شهرت خود از فرط خوشحالی در پوست خود نمی گنجید». شاه ایران به شخصیت مرکزی سیاست خارجی آمریکا در جهان اسلام تبدیل شد. طی سال های زیادی رئیس شبکه جاسوسی محلی سازمان «سیا» و نه سفیر آمریکا از طرف ایالات متحده با شاه تماس می گرفت. سازمان «سیا» در فرهنگ سیاسی ایران نفوذ کرده و به گفته اندریو کیلگور کارمند وزارت امور خارجه آمریکا که از سال ۱۹۷۲ تا سال ۱۹۷۶ در سفارت آمریکا در ایران کار می کرد، شاه را در «آغوش پر عاطفه» خود گرفت.

تنها انقلاب اسلامی موفق شد این آغوش پر عاطفه را پاره کند. اما عملیات «آژاکس» دوباره احیا شد ولی نه به صورت عملیات محرمانه بلکه به شکل راهبرد بلندمدت واشنگتن نسبت به دولت جمهوری اسلامی ایران و ملت ایران. شکل ظاهری آن تا حدودی تغییر کرده ولی محتوا همان باقی مانده است. جنگ اقتصادی علیه تهران به صورت رژیم بی نظیر «تحریم های فلج کننده» در جریان است. «ستون پنجم» به خدمت گماشته می شود و به وسیله آن ترور دانشمندان و عملیات تخریبی در تأسیسات صنعتی ترتیب داده می شود. تروریست های شبه دینی نظیر سازمان از بین رفته «جندالله» و سازمان جانشین آن «جیش العدل»، تأمین مالی دریافت می کنند. مراکز عقیدتی جدایی طلبان تحت سرپرستی تنگاتنگ سازمان «سیان فعالیت می کنند. عملیات «آژاکس» که ۶۱ سال پیش شروع شد، عواقبی به وجود آورد که ملت ایران و مابقی جهان تا کنون با پوست و جان خود احساس می کنند.

ولی بدترین تبعات آن عملیات سرنگونی دولت مشروع و برقراری نظارت موقت بر ایران که کشور را به عقب راند، نیست. حتی آن نیست که در آن زمان، بعد از کودتا در تهران روشن شد که ایالات متحده مایل است برای مدت طولانی و با جدیت تمام در خاور میانه جای پا باز کرده و سیاست استعمار نو را دنبال کند. موفقیت عملیات «آژاکس» به یک نوع مواد مخدر برای سیاستمداران امریکایی تبدیل شده و به واشنگتن خیال واهی قدرت تام فشار زورگویانه و عملیات مخفی را بخشید. ایالات متحده تا کنون نتوانسته است از آن نشئه تخدیر کننده به هوش آید.

زنگ خطر برای کابینه حسن روحانی

اکثریت محافظه کار مجلس ایران به هیأت دولت حسن روحانی رئیس جمهور ایران اولین ضربه جدی را وارد کرده اند. روز چهارشنبه گذشته ۱۴۵ از ۲۷۰ نماینده مجلس (با رأی ممتنع) به برکناری رضا فرجی دانا وزیر علوم، تحقیقات و فناوری رأی دادند.



ماه اوت به زمانی تبدیل شد که روابط بین حسن روحانی و مخالفان خط سیاسی وی لغایت داغ گردید. درجه تنش به سطحی رسید که «شیخ دیپلمات» مجبور شد تمام دیپلماسی خود را کنار بگذارد و مخالفان خود را «بزدل و ترسو» بنامد و به آنها توصیه کند با همه انتقادات خود به جهنم بروند. این امر که رئیس جمهور نتوانست احساسات خود را کنترل کند، قابل درک است. اگر دولت حسن روحانی در زمینه مذاکرات درباره برنامه هسته ای و حاد ترین مسایل سیاست خارجی از پشتیبانی رهبر معظم ایران برخوردار است که طراحی موضع گیری مقامات عالی سیاسی کشور نسبت به بحران عراق این واقعیت را به وضوح به نمایش گذاشت، در زمینه سیاست داخلی، اوضاع اجتماعی و اقتصادی، مسایل فرهنگی و زندگی اجتماعی، انتقادات جدی از هیأت دولت تحت ریاست رئیس قوه مجریه جمهوری اسلامی به عمل می آید.

زمینه ظاهری که به استیضاح فرجی دانا منجر شد، بسیار ساده است. مهمترین اتهامی که در حق وی مطرح شد، بدان است که او اولاً، تصمیم بر بازگشت افرادی را به دانشگاه های کشور گرفت که در ازای شرکت در ناآرامی های وسیع ماه اوت سال ۲۰۰۹ (به اصطلاح «انقلاب سبز») از آنجا اخراج شده بودند. ثانیاً، کسانی که در آن حوادث دخیل بودند، به مقام های اداری و استادی دانشگاه های ایران و نیز به مقام های مسئول در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منصوب شدند.

این رفتار برای شخص «اصلاح طلب» و لیبرالی که فرجی دانا بدون تردید می تواند اینطور وصف شود، و برای کسی که در فعالیت خود ارزیابی های غرب را در نظر می گیرد (وزیر در دانشگاه «واترلوی» کانادا هم تحصیل کرده است)، قابل درک و کاملاً منطقی و به روز است. دعوت ها به آزادسازی زندگی داخلی و تطبیق گرایش اسلامی ایران با «مقتضیات زمان» مرتباً و با اصرار از میان محافل نزدیک به حسن روحانی شنیده می شوند. مرشدان روحانی رئیس جمهور فعلی و از جمله اکثر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور سابق و رئیس فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام که می توان او را «کوه دریایی» و سیاستمدار سنگین وزن ایرانی دانست نیز شریک این مواضع هستند.

ولی آنهایی که معمولاً محافظه کاران نامیده می شوند، در این مورد نظر اصولاً متفاوتی دارند. به عنوان مثال، صادق آملی لاریجانی رئیس قوه قضائیه در آستانه بررسی استیضاح وزیر طی بیانیه ویژه ای بازگشت شرکت کنندگان در حوادث سال ۲۰۰۹ به نظام آموزش عالی را «خطر برای امنیت ملی» کشور دانست.

یاد حوادث پنج سال پیش

بیانیه صادق آملی لاریجانی هیچ گونه اغراق ندارد. دانشگاه های ایرانی همیشه یکی از مراکز اساسی فعالیت مدنی و یک نوع هواسنج جو سیاسی کشور برای مقامات رسمی بوده اند. مسأله نظارت بر دانشگاه ها - که البته به معنی کنترل کامل و همه جانبه اظهارات و روحیات هر دانشجویی نیست بلکه یک نوع رصد اجتماعی و سیاسی گرایش فکری آنها ست - برای دستگاه حاکمه جمهوری اسلامی اهمیت عظیمی دارد. آنچه که به ظاهر بی آزار به نظر می آید، در حقیقت امر با ثبات دولت ارتباط مستقیم دارد. ساختارهای جنبش سبز که در زمان «بهار خاتمی» شکل گرفتند، فعالیت سیاسی دانشجویان تهران را تکیه گاه اساسی خود محسوب می نمودند. در محافل لیبرال جامعه ایرانی یک خیال واهی رواج زیادی دارد که می توان با غرب بدون ضرر خاصی برای نظام سیاسی جمهوری اسلامی به توافق رسید. به علاوه در دوره اول ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد سرویس های ویژه در واقع از اینکه دانشجویان و استادان از میان اعضای فعال «جنبش سبز» در سمینارهای مختلف اروپایی شرکت فعالی کرده و از بنیادهای خصوصی پژوهشی و اجتماعی کمک هزینه دریافت می نمودند، چشم پوشی می کردند.

این دست کم گرفتن مخالفان لیبرال و نفوذ آنها در اذهان دانشجویان یکی از علل حوادث پنج سال پیش بود که در ماه اوت سال ۲۰۰۹ در پی اعلام پیروزی محمود احمدی نژاد در انتخابات توسط کمیسیون مرکزی انتخابات ایران، در خیابان های تهران معترضان با شعارهای «مرگ بر دیکتاتور!» ظاهر شدند. همانجا به عابرین برگهایی با بیانیه موسوی درباره تقلبی بودن انتخابات و اینکه «رفتار بعضی سیاستمداران مبانی سیاسی جمهوری را متزلزل می کند» توزیع شد. موسوی از این طریق اعلام کرد که برای برگزاری انتخابات مجدد تلاش خواهد نمود. قسمت ایرانی «فیس بوک» مملو از دعوت ها به برگزاری «فلش ماب» شده و در «یوتیوب» قطعاتی با اعتراضات در نقاط مختلف تهران منتشر می شدند و خبرنگاران و فیلم برداران «الجزیره» که موفق می شدند چند دقیقه قبل از آغاز حوادث در جای لازم ظاهر شوند، با شور و شوق اطلاع می دادند که ناآرامی ها در تهران ابعادی گسترده تر از حوادث انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ دارد، در حالی که شمار شرکت کنندگان در تظاهرات از همه حدود قابل تصور گذشته است. روز ۱۴ ژوئن ناآرامی ها با شدت مضاعف از سر گرفته شد و روز ۱۵ ژوئن تظاهرات در بعضی شهرهای بزرگ دیگر بر پا گردید.

در واقع کار به همانجا ختم شد، «انقلاب سبز» به وقوع نپیوست ولی مقامات ایرانی از این حوادث درس جدی گرفتند و از جمله فهمیدند که اگر بیش از حد با فعالیت لیبرال ها در محیط دانشجویی سازش کنند، این امر می تواند برای جمهوری اسلامی گران تمام شود. لذا معلوم می شود که فعالیت اطرافیان حسن روحانی، وزیران و مسئولین دیگر در جهت اعاده حیثیت و امکان فعالیت به عناصر آشکارا تخریبی، ناگزیر بایستی واکنش بسیار شدید علیه فرجی زاده وزیر هیأت دولت را برانگیزد.

تبعات و درس های استیضاح وزیر

در واقع برای خود وزیر هیچ اتفاق وحشتناکی نیفتاده است. در روزی که نمایندگان مجلس به او رأی عدم اعتماد دادند، او طی فرمان حسن روحانی به مقام مشاور رئیس جمهور در امور علمی و آموزشی منصوب شد. البته تنی چند از مفسران محلی و غربی با شتاب اعلام کردند که استیضاح وزیر «باعث نومییدی شدید در محیط دانشجویی و علمی شده و در نهایت امر به افراطی شدن روحیات ضد دولتی جامعه منجر خواهد شد». ولی به نظر می آید که آنها با شتاب بی دلیلی این نقطه نظر را بیان نمودند.

استیضاح وزیر از طرف مجلس، پدیده عادی نیست ولی هیچ چیز فوق العاده ای هم ندارد. شور علنی این مسأله که رسانه‌های گروهی به صورت زنده پخش کردند، نشانه مستقیم فضای باز و آزادی فرآیند سیاسی در ایران است. چنانچه از اصطلاحات کلیشه ای روزنامه ای استفاده کنیم، این «دمکراسی در عمل» است که لیبرال های روس و غربی دوست دارند ایران را به فقدان آن متهم کنند. جالب توجه است که لیبرال ها در کشورهای خود از امکانات به مراتب کمتری برای برکناری وزیر ضعیف و بدنام دارند تا در جمهوری اسلامی که گویا یک «کشور توتالیتار» است.

البته این استعفا تنها قله آن مباحثات تند است که امروزه در ایران بین «محافظه کاران» و «اصلاح طلبان» بر سر مسایل به مراتب اصولی تر از بازگشت ۲۰-۱۰ نفر از شرکت کنندگان در تظاهرات ضد دولتی پنج سال پیش به مقامهای خود و به دانشگاه ها جریان دارد. دو برخورد اصولاً متفاوت با مسایل اقتصادی و به تبع آن سیاست خارجی اساس این بحث ها را تشکیل می دهد که در عمل چگونگی سیاست داخلی فعلی ایران را تعیین می کنند. اصلاح طلبانی که به همه دهلیزهای قدرت راه پیدا کرده اند، در صدد هستند سیاست «نزدیکی روابط و صاف کردن اختلافات با غرب» را دنبال کنند و بر «همگرایی با شتاب اقتصاد ایران با نظام اقتصادی جهانی» تأکید می کنند که به گمان آنها همین امر دسترسی به سرمایه گذاری ها و فناوری های غربی را خواهد داد. همین «اصلاح طلبان» تأکید می کنند که خط برقراری روابط شراکت سیاسی و اقتصادی نزدیک با روسیه و چین اشتباه است زیرا این خط که طی چند سال توسط تیم سابق ریاست جمهوری دنبال می شد، به ایران نتایج مثبت چندانی نداد. آن خط نه برای اقتصاد ایران به طور عام تبعات مثبتی داشت و نه برای یک ایرانی متوسط به طور خاص.

طبیعی است که «محافظه کاران» به شدت با این خط و با کسانی که سعی می کنند با این خط به دهلیزهای سیاست ایرانی نفوذ کنند، مخالفت اصولی می ورزند. آنها بر حق خاطرنشان می نمایند که اولاً، شراکت واقعی با روسیه و چین هنوز توسعه نیافته است که این امر در حد زیادی تقصیر اصلاح طلبانی است که روی کار هستند. ثانیاً، «محافظه کاران» به طور مستدل و با استناد به تجربه بین المللی می گویند که «اصلاحات بازاری» بنا به استاندارد های صندوق بین المللی پول برای اقتصاد ملی ایران هیچ سودی نخواهد آورد. و این در حالی است که نمایندگان صندوق مانند لاشخور ها حدود یک سال است که توصیه های خود را به بخش اقتصاد هیأت دولت ایران تحمیل می کنند. بر عکس، پیروی از توصیه های آنها ایران را در برابر فشار خارجی آسیب پذیر خواهد ساخت.

و بالاخره «محافظه کاران» بر حق خاطرنشان می کنند که تحلیل رفتن ارزش های سنتی و از جمله اسلامی و جایگزین کردن آنها با فرهنگ مصرفی غرب و ارزش های غربی که اصلاح طلبان سعی می کنند یواشکی این کار را بکنند، می تواند برای ثبات اجتماعی جمهوری اسلامی تبعات بسیار منفی به دنبال داشته باشد.

استعفای وزیر علوم، تحقیقات و فناوری، اولین زنگ بسیار بلند (خطر) برای دولت حسن روحانی است که به «اصلاح طلبان و حساب گران» امید بسته است. به آسانی می توان تشخیص داد که علی جنتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، بیژن نامدار زنگنه وزیر نفت و محمدرضا نعمت زاده وزیر صنعت، معدن و تجارت یعنی همه افرادی که زیر شعار «به روز آوری» سعی می کنند

گرایش های اقتصاد، سیاست خارجی و زندگی اجتماعی را که محافظه کاران با اصول جمهوری اسلامی بیگانه می دانند، به زندگی کشور بکشانند.

استیضاح فرجی دانا به هیچ عنوان نشانه یک نوع «بحران» یا «تفرقه» در ریاست کشور نیست. در حال حاضر در ایران روند پیچیده و گاهی دردناک جستجوی پاسخ ها به چالش های پیچیده در سیاست خارجی و امور اجتماعی و اقتصادی در جریان است. روند عوض شدن نسل ها ناگزیر بحث ها و مناظرات داغ درباره جهت گیری توسعه بعدی جمهوری اسلامی را به دنبال دارد. این گونه مباحثات حتی در صورتی که به مناقشات سیاسی منجر شوند، برای یک جامعه سالم امر عادی است. حوادث روز چهارشنبه گذشته و مراسم دمکراتیک مباحثات سیاسی در مجلس که برای جهان اسلام بسیار نادر و کمیاب است، ثابت می کند که جامعه ایرانی سالم است و اینکه اختلاف نظر ها در این جامعه حالت بحرانی ندارد. ترتیبات حل و فصل علنی یکی از مسایل حاد مربوط به فعالترین قسمت جامعه (که به صورت زنده پخش شد) می تواند به الگویی تبدیل شود که دمکراسی کذایی اروپایی و آمریکایی از آن تقلید نماید. استیضاح فرجی دانا ثابت می کند که نظام سیاسی جمهوری اسلامی از ذخیره کافی استقامت برخوردار است و اینکه این نظام برای فعالیت سیاسی خود فرهنگ سیاسی را طراحی کرده است که در آن می توان هر موقع همه مسایل را مطرح کرده و به طور هر چه علنی تر و دمکراتیک تر حل نمود.

پایان رسوایی بار «هرمس» اسرائیلی

نیکلای یگوروف

پهپاد اسرائیلی که روز یکشنبه بر فراز واحد هسته ای ایرانی در شهر نطنز سرنگون شد، نمونه بارز آن است که جمهوری اسلامی ایران بر خلاف اظهارات صلح جویانه سیاستمداران غربی، همچنان هدف عملیات جاسوسی و تخریبی باقی مانده است. درعین حال، پهپاد «هرمس» که سرنگون شد، استدلال قانع کننده ای به نفع بی اساس بودن حد اقل دو افسانه درباره عقب ماندگی فنی ایران و تفوق نظامی و فناوری اسرائیل می باشد.



پدافند هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که مسئول حفاظت از تأسیسات راهبردی است که از جمله با برنامه های موشکی و هسته ای جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارند، این دفعه بر خلاف حادثه سال ۲۰۱۱ با پهپاد آمریکایی، برای به زمین نشاندن پهپاد اسرائیلی تلاش خاصی به عمل نیاورد. رادار ها بعد از کشف ورود «هرمس» به ناحیه نطنز (واقع در ۲۴۰ کیلومتری جنوب تهران) به دسته توپخانه مشخصات هدف را مخابره کرده و توپخانه کار خود را به بهترین وجه انجام داد و محصول فناوری های بالای صنایع نظامی اسرائیل را با اولین موشک زمین به هوای ساخت ایران سرنگون نمود.

سردار رمضان شریف رئیس اداره روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ضمن اعلام این خبر خاطرنشان کرد که برخی قطعات پهپاد سرنگون شده در محل سقوط آن سالم مانده است و اینکه متخصصین ایرانی هم اکنون مشغول مطالعه دقیق این قطعات هستند. به گزارش مطبوعات خارجی، «هرمس ۴۵۰»، جهاز پرنده چندین منظوره اکتشافی است که توسط شرکت اسرائیلی Silver Arrow تابع شرکت Elbit Systems طراحی شد. پرواز اول آن در سال ۱۹۹۴ به عمل آمد. بهای این سامانه همراه با پایگاه زمینی، حدود ۱۰ میلیون دلار است و قیمت خود پهپاد معادل ۲ میلیون دلار تخمین زده می شود.

البته بهتر است که مشخصات فنی و تاکتیکی را برای کارشناسان امر بگذاریم. در قضیه سرنگونی این پهپاد چند نکته جالب وجود دارد که بعضی جوانب قضیه را مورد تأکید قرار داده و باعث بازنگری در این حادثه می شود. اولاً، بنا به بعضی اطلاعات، این پهپاد قادر به حمل موشک های هوا به زمین است که اسرائیلی ها تا کنون از آن برای ترور «نقطه ای» رهبران حماس فلسطینی و ضربات به زیرساخت نظامی حزب الله لبنان استفاده کرده اند. ثانیاً، یک ویژگی جالب «هرمس» آن است که این پهپاد تنها در صورتی کاملاً مؤثر است که طرف مقابل از وسایل پدافند هوایی برخوردار نباشد. به گفته متخصصین، این «سامانه منطقه مشخص است زیرا حوزه کاربرد آن محدود است و مستلزم آسمان صاف و فقدان مقابله است».

پایمالی اصول سیاسی و «عملیات اطلاعاتی از راه نبرد»

هیچ احتیاج خاصی به اجرای پرواز اکتشافی در ناحیه نطنز وجود نداشت. این منطقه که محل استقرار یکی از تأسیسات کلیدی برنامه هسته ای ایران است، به معنی واقعی کلمه توسط ناظران خارجی و ماهواره های جاسوسی مثل کف دست مطالعه شده است. اگر تمام پولی که آمریکا، اسرائیل و متحدان آنها بابت عملیات اکتشافی در این منطقه خرج کرده اند، در آباد کردن این منطقه بیابانی سرمایه گذاری شده بود، امکان مجهز کردن یک واحه شکوفا با فواره ها و گلزارها وجود داشت. از سوی دیگر، سامانه پدافند هوایی ایران را به هیچ عنوان نمی توان ضعیف دانست. ایرانیان که نتوانستند سامانه های روسی اس-۳۰۰ را دریافت کنند، دستخوش یأس و نومیدی نشده بلکه برای ایجاد پدافند هوایی چندین سطحی با اتکا بر امکانات داخلی خود تلاش ها و پول قابل توجهی مبذول داشتند. با عنایت به این واقعیت که اسرائیل از وجود پدافند هوایی ایران اطلاع کامل دارد، اعزام «پهپاد آسمان صاف» به منطقه ای که پدافند هوایی آن از مناطق دیگر تراکم بیشتری دارد، در وهله اول چیزی جز حماقت محض نیست.

نظامیان و مسئولین اطلاعاتی اسرائیل را می توان بر حق به گناهان مختلف متهم کرد ولی آنها تا کنون به حماقت چندانی شهرت نیافته اند. لذا قضیه «هرمس» فقط بدان معناست که نظریه وارد کردن ضربات گسترده به تأسیسات راهبردی ایران به وسیله «دسته های پهپادها» (به گفته یکی از متخصصین نظامی اسرائیلی) توسط ریاست نظامی و سیاسی اسرائیل از دستور روز حذف نشده بلکه همچنان در چارچوب عملیات مشخص تمرین می گردد. این گونه پروازهای محکوم به شکست پهپاد ها هم جزء این تمرینات می باشد.

محاسبات اسرائیلی در زمینه ادامه تمرین دکترین مذکور، بر پایمالی اصول و پرویی محض استوار است: روابط با تهران نمی تواند تیره تر از حالا شود و این حادثه چیزی تغییر نمی دهد ولی اطلاعات لازم در باره سامانه پدافند هوایی ایران به دست می آید. اوضاع بین المللی هم برای این عملیات مساعد است: در حالی که رسانه های گروهی غربی مشغول تشدید غوغای خبری پیرامون ستون اتومبیل های حامل کمکهای انسانی روسی به اوکراین بود و سیاستمداران غربی تا موقعی لحظه شماری می کردند که آدم کشان نیروهای ویژه روسی که لای دیوارهای دوجداره کامیون ها پنهان شده بودند، به زمین بپرند، تل اوپو عملیات تحریک آمیز جدید خود را به عمل آورد. او به مجازات نشدن اعتقاد کامل داشت. نقض حقوق بین الملل، تجاوز به حریم هوایی کشور مستقل خارجی چه اهمیتی دارد در حالی که اسرائیل مدتی قبل از آن مطابق با سنت های دسته های ویژه نازی های آلمانی به نوار غزه حمله سرکوب گرانه ای کرده و در ازای قتل غیر نظامیان فقط با نکوهش اخلاقی از سوی افکار عمومی جهان روبرو شد.

وزارت امور خارجه ایران تا کنون اعلام کرده است که از تخلف فاحش تل اوپو از حقوق بین الملل و حق حاکمیت ایران به سازمان ملل و دادگاه بین المللی شکایت خواهد کرد. شخصیت های رسمی اسرائیل حتی تفسیر این موضوع را برای خود کسر شأن دانستند زیرا نیک می فهمند که ایالات متحده در سازمان ملل از آنها پشتیبانی خواهد کرد و اینکه دادرسی در دادگاه

بین المللی کاری طولانی با فرجام غیر قابل پیشبینی است زیرا برای سیاستمداران و قضات غربی اصل «اسرائیل همیشه حق دارد» نه تنها موضوع پرستش بلکه شرط ترفیع رتبه در محیط خدمت است.

پاسخ ایران

تهران مدت‌هاست که در این مورد خیال‌های واهی ندارد و امیدوار نیست که به اصطلاح «جامعه بین المللی» به نحوی دست اسرائیل را کوتاه کرده و جلوی رفتار تجاوزکارانه و گستاخانه شاهین‌های تل‌آویو را بگیرد. در جهان تک قطبی حقوق بین الملل بر اساس اصل «حق با کسی است که حقوق بیشتری دارد» یا به عبارت دقیق‌تر، حق با کسی است که از چماق نظامی - سیاسی بزرگتر و حامیان قلدر تر در سازمان‌های بین المللی برخوردار است، تنظیم می‌شود. ایران بر همین اساس به منظور دفاع از حق حاکمیت و امنیت ملی خود عمدتاً به توسعه امکانات دفاعی خود امید بسته است. تهران بر شیوه پاسخ‌های نامتقارن به تهدیدهای جنگی غرب مسلط شده است. این روش‌ها به لحاظ پولی برای آن به مراتب ارزان تر تمام می‌شود و کارآیی آن از فناوری‌های پیشرفته غربی کمتر نیست. نظریه آمریکایی - اسرائیلی مبنی بر «دسته‌های پهلپاد‌هایی» که به ایران ضربات وارد کنند، به چالش جدی برای امنیت جمهوری اسلامی ایران و تلاش‌های دانشمندان ایرانی تبدیل شده است که زیر نظر سردار امیر علی حاجی زاده فرمانده نیروی هوافضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مجتبی احمدی رئیس ستاد واحد سایبری سپاه که در سال گذشته به طور فاجعه بار جان باخت، کار می‌کنند.

پیام‌های نگران کننده برای آمریکا و متحدانش درباره موفقیت‌های ایران در زمینه‌های مختلف فناوری‌های بالا از چند سال پیش واصل می‌شود. اواخر سال ۲۰۰۹ کشف ویدئوهای چندین ساعته استراق شده از پهلپاد‌های آمریکایی در لپ تاپ‌های قیام کنندگان عراقی بازتاب وسیعی یافته بود. در همان سال منابع اروپایی از «کور شدن» ماهواره جاسوسی آمریکایی به وسیله اشعه لیزری از خاک ایران خبر دادند. در سال ۲۰۱۰ در پایگاه آمریکایی اداره پهلپاد‌های جاسوسی در کشورهای خاور میانه یک ویروس موسوم به «کی لوگر» کشف شد که همه موارد فشار دادن کلیدهای کیبورد را ضبط می‌کرد. همانطور که انتظار می‌رفت، فرماندهان نیروی هوایی آمریکا اعلام کردند که ویروس رایانه‌ای نتوانست سامانه اداره هواپیما‌ها را مورد حمله قرار دهد. ولی بزودی معلوم شد که این عملیات ارتش سایبری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. در نتیجه این عملیات در سال ۲۰۱۱ در تهران نمایشگاهی برای خبرنگاران برپا شد که به حاضرین در آن هفت پهلپاد جاسوسی آمریکایی (۳) و اسرائیلی (۴) را که طرف ایرانی به دست آورده بود، نشان دادند.

رسانه‌های گروهی و «کارشناسان متخصص» غربی به منظور دست کم گرفتن موفقیت‌های آشکار جمهوری اسلامی، یک کارزار تبلیغاتی کامل راه انداخته و ادعا نمودند که هر چیزی که ایرانیان می‌گویند و نشان می‌دهند، ادعا‌های جعلی است و اینکه هواپیما‌های مذکور چیزی جز مدل‌های چوبی نیستند در حالی که ایران هرگز نمی‌توانست بر فناوری‌های اینقدر پیچیده مسلط شود. اریک شمیت متخصص بسیار معتبر و رئیس هیأت مدیره شرکت «گوگل» دور این بحث خط کشید و در مصاحبه با شبکه CNN رک و راست اظهار داشت: «ایرانیان به دلایلی که ما به طور کامل نمی‌فهمیم، در جنگ سایبری بسیار با استعداد هستند». و اما سردار امیر علی حاجی زاده فرمانده نیروی هوافضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در فوق

ذکر شد، ضمن اشاره به سرنگونی «هرمس ۴۵۰» در ناحیه نطنز اظهار داشت: «ما حق دادن هر جواب به تحریکات و از جمله مسلح کردن فلسطینی ها در اراضی اشغالی را برای خود محفوظ می کنیم». باید با شدت تمام با پرویی و سیاست تجاوزکارانه اسرائیل برخورد کرد.

نادیده گرفتن کامل موازین حقوق بین الملل که اسرائیل در حق ایران و کشورهای دیگر از خود نشان می دهد، فقط یک منشأ دارد و آن رژیم عدم مجازات تل اوئیو است که برای آن توسط حامیان بین المللی و لابی نیرومند اسرائیلی در واشنگتن، بروکسل و حتی در مسکو ایجاد شده است: «غرب کارهای اسرائیل را می پوشاند و دیگران صدایشان در نمی آید». بیبی نتانیاہوی «لجام گسیخته» ادعا می کند که اسرائیل فقط صلح می خواهد. مسأله این است که صلح به تعبیر اسرائیلی به معنی قبول کامل و بی چون و چرای خواست های اسرائیل توسط دیگران است. تحریکات، جاسوسی و عملیات تخریبی از مدت ها پیش به تنها ابزار تل اوئیو برای دستیابی به این هدف تبدیل شده است.

«جبهه بغداد» برای تهران به عنوان پادزهر علیه «دولت اسلامی عراق و شام»

ایگور پانکراتنکو

بعد از اعدام «جیمز فولی» توسط نیروهایی که او در صدد بود درباره آنها گزارش‌های مثبتی به عنوان «مبارزان با رژیم خونین بشار اسد» بنویسد که به همین منظور به سوریه سفر کرده بود، غرب ناگهان چشمش باز شد و سیاستمداران آمریکایی به بحث درباره خطر جدید جهانی برای ایالات متحده و مابقی جهان پرداختند که «دولت اسلامی» به عنوان تبلور این خطر مطرح شد. در این مورد صحبت‌های زیادی می‌کنند، موضوع را مزه مزه می‌کنند و گزینه‌های گوناگونی مرور می‌نمایند. ولی تهران برای شرکت در این بحث‌ها فرصت ندارد زیرا در حال حاضر تقریباً به تنهایی مسایل مبارزه با



شبه نظامیان «دولت اسلامی عراق و شام» و تشکیل ائتلاف منطقه‌ای ضد تروریستی را حل می‌کند.

مسئولین جمهوری اسلامی طی مدت سه سال، از زمان آغاز شورش در سوریه که توسط قدرت‌های غربی و «اقمار» خاور میانه‌ای آنها تحریک شده و به تجاوز جهادیون تکامل یافت، در همه سطوح از پشت تریبون‌های بین‌المللی و در حین رایزنی‌های دوجانبه به جهانیان از خطری هشدار می‌دادند که بازی مزورانه ایالات متحده و متحدانش در خاور میانه، سوریه، شام و عراق به بار می‌آورد. ایران طی سه سال اخیر همراه با روسیه سعی کرده است قطعنامه‌ای درباره مسدود کردن مجاری تأمین مالی گروهک‌های تروریستی و از جمله درباره منع خرید نفت از میادین نفتی سوریه و نیز لیبی و نیجریه را که به دست آن‌ها افتاده است، از تصویب سازمان ملل بگذارند. سه سال است که تهران تلاش می‌نماید این حقیقت ساده را به آگاهی غرب برساند که دسته‌های جدید شبه نظامیان از کشورهای «مرفه» اروپا و نیز عربستان سعودی و ترکیه به صفوف جهادیون می‌پیوندند و اینکه «جهاد سوری» به مثابه یک آهن ربا افراطیون اردن، یمن، تونس، الجزایر و مصر را مجذوب خود می‌کند. تمام این «ماده قابل اشتعال» بعد از کسب تجربه جنگی در سوریه بدون تردید به کشور مبدأ برگشته و جنگ را به کشورهای خود خواهند برد.

گاهی «افراد هوشیاری» پیدا می‌شدند که با این ارزیابی اوضاع موافقت می‌نمودند. در همایش سال گذشته «بنیاد جیمز تاون» که آنجا کارشناسان مبارزه با تروریسم گرد هم آمده بودند، سخنان ژنرال مایکل هیدن که تا سال ۲۰۰۹ رئیس سازمان «سیا» بود، به خبر هیجان‌انگیزی تبدیل شد. وی خطاب به حضار بی‌پرده اظهار داشت: «شاید حرف‌های من وحشتناک به نظر آید ولی باید در همین لحظه به شما بگویم که دلم می‌خواهد بشار اسد پیروز شود زیرا این بهترین گزینه از بدترین گزینه‌ها خواهد بود». جا دارد گزارش مرکز بین‌المللی مطالعه افراط و ابسته به کالج پادشاهی لندن یادآوری شود که در همان زمان منتشر شده و در آن آمده بود که طی ۲,۵ سال گذشته تا ۱۱ هزار نفر مسلمان اهل سنت وارد سوریه شدند تا در درگیری‌ها با رژیم بشار اسد شرکت کنند. ۷۰٪ آنها اهل کشورهای دیگر خاور میانه بودند و ۱۸٪ اهل اروپا، عمدتاً از فرانسه و بریتانیا. در

مجموع در صفوف گروهک های سنی در حال جنگ در سوریه که بخش قابل توجه آنها به گونه ای با القاعده در ارتباط بودند، «نمایندگان ۷۰ کشور یافت می شدند».

چرا ایران از حماسه آفرینی های نیروی هوایی آمریکا شگفت زده نمی شود؟

ولی غرب نخواست به هشدارهای تهران و نتیجه گیری های کارشناسان خود گوش فرا دهد. غرب مشغول کار دیگری بود و آن محدود کردن نفوذ ایران در منطقه و تلاش برای قلع و قمع کردن حزب الله است. ایالات متحده، عربستان سعودی و اسرائیل طرح بی ثبات کردن سوریه را اجرا می کردند. امروزه نام اشخاصی که این طرح را تهیه کرده بودند، شناخته شده است. جفری فلتمان سفیر سابق آمریکا در لبنان و یکی از مسئولین بلندپایه فعلی سازمان ملل؛ امیر بندر بن سلطان رئیس وقت سرویس ویژه سعودی و نیز امیر قطر و مسئولین بلندپایه سرویس های اطلاعاتی ترکیه، بریتانیا و فرانسه، همگی در این کار سهیم بودند. هر یک از این بازیگران «مسابقه سوری» در تشکیل گروهک «دولت اسلامی عراق و شام» دست داشته و شرکای جرم شبه نظامیان آن در سرزمین سوریه هستند.

ولی این بازی «اشکنک دارد، سر شکستنک دارد». و حالا آنها سعی می کنند جانور درنده خوبی را که آزاد کردند، با ضربات نقطه ای به مواضع اسلام گرایان در عراق دوباره به قفس باز گردانند. این «معالجه با بمب» تقریباً دردی را دوا نمی کند که در این زمینه حق با علی لاریجانی رئیس مجلس ایران است که جدیداً اظهار داشت: «نمی توان «دولت اسلامی عراق و شام» را با ضربات هوایی نابود کرده و جلوی آن را گرفت» زیرا علت موفقیت اسلام گرایان در چیز دیگری نهفته است. تهران، تنها پایتخت کشورهای دخیل در اوضاع خاور میانه است که در آنجا اولاً راه های از بین بردن خطر ناشی از اسلام گرایان به دقت درک می شود و ثانیاً، اراده سیاسی برای اجرای طرح های مبارزه با بی ثباتی منطقه مشاهده می گردد.

روز ۲۶ ماه اوت مسعود بارزانی در پی ملاقات در اربیل پایتخت کردستان عراق با محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران اظهار داشت: «ایران اولین کشوری است که برای ما اسلحه و مهمات فرستاده است تا حملات اسلام گرایان را دفع کنیم». تلاش کردها برای کسب استقلال و ایجاد دولت خود در خاک کردستان عراق باعث شور و شوق ایران نمی شود و از حمایت ایران برخوردار نیست. ولی در حال حاضر این عامل اهمیت ثانوی دارد. امروزه تهران برای کرد ها اسلحه می فرستد و مستشاران نظامی ایرانی در واحدهای «پیش مرگه» ظاهر شده اند. در این رفتار هیچ گونه تضاد و عدم پیگیری نیست زیرا در حال حاضر اربیل یک نوع «منطقه حائل» بین ایران و «دولت اسلامی عراق و شام» است و لذا بحث درباره آینده کردستان عراق برای مدتی، تا زمان شکست دشمن مشترک، موکول شده است.

مذاکرات ظریف با مسعود بارزانی و قبل از آن رایزنی های جدی با رهبران شیعیان عراق، مرحله ای در مسیر ایجاد ائتلاف ضد تروریستی در منطقه شده است. این باید ائتلاف طراز نوین باشد که پیش از دولت ها، شبه دولت ها در آن شرکت کنند. این نه ائتلاف سنتی که نظیر آن توسط آمریکا برای تجاوز به عراق و افغانستان تشکیل شده بود بلکه جبهه اجتماعی است که افرادی از اقوام و ملت های مختلف در آن شرکت کرده و صرف نظر از سنی، شیعه، علوی یا ایزدی بودن، علیه «طاعون تروریستی» که به سرزمین آنها تجاوز کرده است، بر خواهند خاست.

«دولت اسلامی عراق و شام» به عنوان محصول تغییر هویت القاعده

«دولت اسلامی» که توسط شبه نظامیان «دولت اسلامی عراق و شام» ایجاد می شود، طبیعتاً چیز اینقدر دهشتناک و آخر زمانی نیست که سیاستمداران غرب سعی می کنند اعلام کنند. ولی ظهور این سازمان برای منطقه خطر بزرگی دربر دارد زیرا

رهبران سازمان حتی برای یک روز سعی نکرده اند هدف راهبردی خود را پنهان کنند و آن ایجاد خلافت در بخشی از اراضی سوریه و عراق، از حلب در قسمت شمال غربی سوریه تا استان دیاله در قسمت شرقی عراق است. البته این تازه اول کار است. بعد از آن توسعه طلبی به تمام شام یعنی لبنان، اردن، اراضی اشغالی فلسطین و حتی بخشی از مصر اتفاق خواهد افتاد.

«دولت اسلامی عراق و شام» به عنوان نیروی سازمان یافته با اتکا بر سه مؤلفه تشکیل شده است:

- حمایت مالی و تسلیحاتی از طرف سعودی ها، قطر و سرویس های ویژه ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و ترکیه،

- تجربه جدی نظامی و اداری که ابتدا در سوریه کسب شده و سپس در عراق صیقل زده شد،

- عایدات مالی از محل فروش نفت قاچاقی ابتدا از میادین سوری و حالا از میادین عراقی که بر اثر این معاملات دارایی مالی فعلی این سازمان معادل یک میلیارد دلار آمریکا تخمین زده می شود.

ولی مهم ترین خطر «دولت اسلامی عراق و شام» در بعد تغییر هویت سریع آن نهفته شده است. این سازمان از سازمان خالص تروریستی به پدیده سیاسی با عناصری از ساختار اداری تبدیل می گردد. ریاست سازمان تجربه جنبش ها و سازمان های دیگر اعم از طالبان افغانی تا حماس را مورد پردازش خلاقانه قرار داده و با نیازهای خود تطبیق داده است. تجربه سوری ساخت «دولت اسلامی» به امور خالص نظامی ختم نمی شود. افراد «دولت اسلامی عراق و شام» در نبردها با نیروهای دولتی و دسته های «مخالفان غیر مذهبی» یاد گرفته اند با جمعیت های سنی ائتلاف تشکیل داده و از پاداش های مالی استفاده کنند و نیز نظام حمایت اجتماعی از مردم محلی را در عوض وفاداری آنها برقرار نمایند. آنها از طالبان افغانی شیوه عمل ایجاد «تشکیلات اداری سایه» را که حتی در صورت استقرار نیروهای دولتی در منطقه، این منطقه را کنترل می کنند، اقتباس کرده اند. در حالی که نیروهای اساسی شبه نظامیان مشغول فعالیت جنگی و تروریستی هستند، نظارت واقعی بر مناطق در دست سلول های مخفی اسلام گرایی است که از پول لازم برای گماشتن افراد جدید، کمک مالی به مردم محلی آسیب دیده بر اثر جنگ و اجرای وظایف اداری برخوردارند.

پخش اطلاعات درباره خشونت قرون وسطایی شبه نظامیان و پایبندی تعصب آمیز آنها به چیزی که «اسلام» محسوب می کنند و نیز عدم تسامح کامل آنها با «کفار»، بخشی از سلاح اطلاعاتی است که مسئولین تبلیغات «دولت اسلامی عراق و شام» برای اعمال فشار روانی بر دشمن از آن استفاده ماهرانه ای می کنند. ولی وقتی ضرورت تأمین فعالیت چاه های نفت بروز می کند، شبه نظامیان هر گونه «تعصب و عدم تسامح» را کنار گذاشته و به مهندسين و متخصصین فنی وعده پاداش مالی، امنیت خانواده ها و حتی بی توجهی به تفاوت های مذهبی را می دهند.

جبهه بغدادی تهران خدمت جدی برای روسیه هم است؟

پر واضح است که «دولت اسلامی عراق و شام» به صورت فعلی آن با هویت تغییر یافته نمی تواند به وسیله بمباران های هوایی مغلوب شود درحالی که عملیات نیروی هوایی آمریکا بیشتر نشانه عجز و ناتوانی سیاست خارجی باراک اوباما است تا تلاش واقعی برای مبارزه با تروریسم. در واقع، امروزه ایران تنها دولتی است که راه صحیح مبارزه با «دولت اسلامی عراق و شام» و نیز راه برقراری معماری جدید امنیت ضد تروریستی منطقه ای را پیدا کرده است. ولی در تهران این واقعیت را هم درک می کنند که هر گونه همکاری با ایالات متحده در زمینه مبارزه با این سازمان نه تنها آینده ندارد (بالاخره ایالات متحده حاضر نیست عربستان سعودی و قطر را بمباران کرده و علیه ترک ها، فرانسوی ها و انگلیسی ها تحریم ها اعمال کند) بلکه خطرناک است. در اذهان محافل حاکم بر غرب مانند پرنده ای در قفس اندیشه پلیدی پر می زند و خود را به در و دیوار می زند که

شاید به بهانه مبارزه با «دولت اسلامی عراق و شام» به بشار اسد هم ضربه ویران گرانه ای وارد کرده و بالاخره زیر «نبرد بر سر دمشق» خط بکشند.

در رسانه‌های گروهی آمریکا بیش از پیش با کنایه اشاره می شود که بشار اسد هرگز با «دولت اسلامی عراق و شام» جدی مبارزه نکرده و اینکه بین اسلام گرایان و دمشق توافقات محرمانه درباره «تقسیم عرصه های نفوذ» وجود دارد. ما که از مهارت دستگاه تبلیغاتی غرب در زمینه ساخت مطالب جعلی درباره ایران و سوریه اطلاع داریم، تعجب نخواهیم کرد چنانچه در آینده نزدیک «اسناد موثق» دال بر تبانی بشار اسد با «دولت اسلامی عراق و شام» با تأیید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و با وساطت ژنرال قاسم سلیمانی فرمانده تیپ «القدس» پیدا شوند.

روشن است که اندیشه وارد کردن ضربات به «دولت اسلامی عراق و شام» در سوریه که واشنگتن درباره آن بحث می کند، اندیشه دو پهلویی است. جفری وایت، افسر ارشد سابق سازمان اطلاعات نظامی آمریکا و کارمند فعلی یک مرکز تحلیلی با نفوذ واشنگتن بی پرده می نویسد: «مداخله خارجی از هوا می تواند موجب کند شدن پیشروی «دولت اسلامی عراق و شام» و کاهش امکانات جنگی آن شود. ولی تشریک مساعی قیام کنندگان به خوبی مسلح سوری و نیروی هوایی امریکا و متحدانش، اجرای عملیات هماهنگ شده برای سرکوب اسلام گرایان و برقراری نظارت بر سرزمین هایی که آنها اشغال کردند، مؤثرترین شیوه نابودی «دولت اسلامی عراق و شام» خواهد بود».

این طرح ها تنها ضربه به اندیشه ایرانی تشکیل جبهه اجتماعی منطقه ای نیست بلکه خطری برای منافع روسیه در خاور میانه و در مناطق دیگر است. مسکو که دست و پای آن با مسأله اوکراین بسته شده است، بالاخره امکان شرکت در مبارزه با تهاجم جهادیون را پیدا می کند. تلاش های دیپلماتیک در جهت صدور قطعنامه درباره مبارزه با تأمین مالی تروریسم و کمک مستقیم نظامی به عراق در مبارزه با «دولت اسلامی عراق و شام» ثابت می کند که رئیس جمهور، وزیر امور خارجه و سران نهادهای نظامی روسیه به خطرناک بودن وضعیتی که ایجاد می شود، کاملاً آگاه هستند.

مسأله ساده و روشن است: غرب خواهان نابودی «دولت اسلامی عراق و شام» نیست. ایجاد «شبه دولت اسلام گرایی» که تمایلات تجاوزکارانه آن در جهت مورد علاقه غرب یعنی علیه سوریه، حزب الله، ایران، آسیای مرکزی و قفقاز روسی هدایت شود، باب طبع غرب است. همزمان وسیله ای برای ترساندن متحدان آمریکا نظیر آل سعود و پادشاه اردن و اردوغان که بیش از پیش می خواهد غیر وابسته شود، به دست خواهد آمد. این وضع برای روسیه قطعاً قابل قبول نیست. به همین علت باید فوراً و با جدیت تمام این مسأله را مورد مطالعه قرار داد که روسیه با چه چیزی و چطور می تواند به تهران در «جبهه بغداد» یاری رساند.

